

ضمیمه شماره ۲:

نفوذ؛

واژه‌ای که غلط تعبیر شد و ابر بحران‌ها آفرید

حسین رفیعی

مرداد ۱۴۰۰

مقدمه

۱- شاه، پس از ۱۳۵۲ و گران شدن نفت، به ابتکار شخص خود و بدون کارشناسی وزارت نیرو و نخست‌وزیری به دنبال تولید برق هسته‌ای رفت و در یک فرآیند عجولانه و بدون رعایت امر کارشناسی در اقتصادی و زیست‌محیطی بودن برق هسته‌ای در ایران، یک برنامه‌ی بلندپروازانه و عملاً استعماری را، شروع کرد. او به دنبال سلاح هسته‌ای بود که از کانال مجاز تولید برق هسته‌ای، ممکن میشد.^۱

۲- بعد از انقلاب، در دولت موقت، در یک سمینار از کارشناسان دانشگاهی و اجرایی به این تصمیم رسیدند که یکی از دو نیروگاه بوشهر که ۸۰ درصد پیشرفت داشت به اتمام برسد و بقیه طرح‌های شاه متوقف شوند.

۳- پس از ۱۳۶۰، تولید برق هسته‌ای به شکل گسترده‌تر از نتایج آن سمینار کارشناسی، در دستور کار قرار گرفت. در مجلس اول و دولت چیزی مطرح نشد و آقای هاشمی رفسنجانی مستقلاً مسؤول این طرح گردید و در واقع، هدف تداوم برنامه شاه بود.

پس از ۱۳۶۸ غرب، به رهبری آمریکا، از ادامه‌ی اتمام نیروگاه بوشهر که چند بار توسط عراق بمباران شده بود جلوگیری کرد و پیمانکار طرح، آلمان، هم خود را کنار کشید و حتی از تحویل کالاهای خریداری شده، استنکاف نمود. کشورهای چین، هند، آرژانتین و اسپانیا هم تحت فشار آمریکا، همکاری نکردند. قراردادهای متعدد ایران با غرب لغو و خسارات زیادی وارد شد که هنوز هم از آن خبر نداریم.

۴- بالاخره روسیه، پس از ده‌ها سال تأخیر و گران کردن طرح آن را به پایان رساند. تولید برق هسته‌ای طبق قوانین آژانس اتمی (IAEA) امری مجاز و قانونی بود ولی از

۱. ندای صلح و آزادی، شورای فعالان ملی-مذهبی در ۱۳۸۶ و کتاب «فرجام برجام» از نویسنده در سایت شخصی من.

آنجائیکه غنی‌سازی اورانیم خام (طبیعی) امری مشترک برای تولید برق و سلاح هسته‌ای است، نظارت آژانس ضرورت داشت. جمهوری اسلامی این نظارت را پذیرفت.

۵- کشورهای غربی، اسرائیل و آژانس به فعالیت‌های مخفی ایران برای خرید تکنولوژی - از عبدالقدیر خان پاکستانی - و ابزار و وسایل لازم از بازارهای جهانی، مشکوک بودند و ایران را متهم می‌کردند که به دنبال سلاح هسته‌ای است و ادعا داشتند که این امر از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در دستور کار ایران بوده است. لذا، اقدامات کنترلی آژانس به منظور «راست‌آزمایی» ایران بسیار فراتر از آن چیزی رفت که در جهان رسم بود. و چالشی جدی بین جمهوری اسلامی و ۵ کشور عضو دائم شورای امنیت و کل غرب و اسرائیل شروع شد.

۶- لذا، کشورهای غربی مستقیم - آمریکا و اسرائیل - غیرمستقیم - سایر کشورها - در یک برنامه‌ی گسترده‌ی اطلاعاتی - امنیتی، در صدد کنترل و رصد برنامه‌ی هسته‌ای و بعداً موشکی ایران برآمدند. عملیات میدانی این کنترل و رهگیری به اسرائیل واگذار شد و آمریکا و غرب مستقیم و غیرمستقیم به اسرائیل کمک و از آن حمایت ضمنی می‌کردند.

۷- در چارچوب عملیات میدانی این «کنترل و رصد» در سی سال گذشته، اتفاقات زیر انجام شده و ما از طریق اعلام بعضی از آنها در داخل و گزارش‌های اتاق‌های فکر غرب در خارج از آن مطلع شده‌ایم. این اتفاقات عبارتند از:

۷-۱- کار گذاشتن نرم‌افزار و سخت‌افزار در قطعات خریداری شده در بازار «سیاه» به منظور شنود و تخریب.

۷-۲- ساخت و اعمال نرم‌افزارهای مخربی چون استاکس‌نت، فلیم، مهدی و...^۱

۷-۳- انفجارات در مراکز هسته‌ای و نظامی (موشکی) و^۲

۷-۴- سرقت مدارک و اسناد هسته‌ای و هوافضا^۳

۱. به عنوان مثال، استاکس‌نت با همکاری اسرائیل و آمریکا به واحد نظنز وارد و تنظیم سرعت ساتتریفیوژها را به هم زده و موجب تخریب آنها می‌شود.

۲. آقای فریدون عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی در دوره احمدی‌نژاد و نماینده مجلس کنونی، می‌گوید که در ده سال گذشته ۵ انفجار بزرگ در نظنز انجام شده. ولی به انفجارات کوچک اشاره‌ای نمی‌کند. انفجار در واحد مردآباد کرج و خجیر را هم به مراکز موشکی ایران می‌دانند. محسن رضایی هم به آلودگی اطلاعاتی تصریح دارد.

۳. نتانیاهو در یک سخنرانی از ۵۰ هزار سند کاغذی و ۱۳۶ سی‌دی انرژی هسته‌ای سرقت‌شده‌ی ایران رونمایی می‌کند. او با گزافه‌گویی از دهه ۱۹۸۰ مرتباً ایران را متهم به تولید سلاح هسته‌ای می‌کرده است.

۷-۵- نفوذ در دستگاه‌های متعدد حکومتی از طریق متقاضیان استخدام برای امر جاسوسی و اراده‌گرایی اسرائیل برای جمع‌آوری اطلاعات از طریق بازسازی و روزآمد کردن شبکه‌های ایجاد شده در زمان جنگ سرد. مشروح تشکیل این نهادها در دوران جنگ سرد در ضمیمه ۲ و ۳ آمده‌اند.

۷-۶- شنود و مداخله (Intercept) در ارتباطات نهادها و شرکت‌های جمهوری اسلامی با مشتریان خود در جهان.

۷-۷- تحریم‌های گسترده و متنوع از ۱۴ آبان ۱۳۵۸، توسط آمریکا، اروپا و شورای امنیت سازمان ملل^۱، اعمال شد که با تفاهم برجام در ۲۰۱۵ تحریم‌های هسته‌ای برداشته ولی با خروج ترامپ از برجام، این تحریم‌ها مجدداً با کنترل بسیار به ۱۵۰۰ مورد افزایش یافت.

۷-۸- ...

۸- در سال ۲۰۰۳ در کابینه‌ی امنیتی اسرائیل، تخریب نهادها و ترور افراد جمهوری اسلامی در رابطه با هسته‌ای و موشکی، رسماً، تصویب شد. متعاقب آن ترور بیش از ۷ نفر از فعالین در انرژی هسته‌ای و انفجارات واحدهای هسته‌ای و موشکی اتفاق افتاد، اسناد به سرقت رفت. در هیچ‌کدام ردی از این موارد به جای نماند و مقامات مسوول، عملاً، سکوت اختیار کردند و توضیحی ندادند. ترور آقایان فخری‌زاده و سردار سلیمانی و....، موارد اخیری بودند که «موساد»، سازمان جاسوسی اسرائیل، مستقیم و غیرمستقیم، به شرح مفصل آنها پرداخت.^۲ عملاً، ایران در مورد فعالیت‌های هسته‌ای خود، سال‌هاست که در

این اسناد را در اختیار متحدان خود و آژانس قرار می‌دهد و یک مؤسسه تحقیقاتی آمریکایی که برای رصد کردن فعالیت‌های هسته‌ای ایران تأسیس شده است (ISIS) کتابی از این اسناد، تحت عنوان *Iran's Perilous Pursuit of Nuclear Weapons* منتشر کرده است و تبلیغات زیادی راه انداخته‌اند. احمدی‌نژاد هم از سرقت اسناد هوافضا سخت گفت.

۱. در زمان ترامپ و پس از خروج او از برجام ۱۵۰۰ فرد و نهاد توسط آمریکا در مورد انرژی هسته‌ای، حقوق بشر، تروریسم و دخالت در منطقه با تحریم روبرو شدند که ۱۰۴۰ مورد آن مربوط به هسته‌ای و «برجام» می‌باشد. اختلاف در مذاکرات کنونی وین و زنده کردن برجام، هم در این رابطه است.

۲. نشریه *The Jewish Chronicle* در ۱۰ فوریه ۲۰۲۱ در انگلستان عملیات ترور فخری‌زاده و پایگاه خبری *Yahoo* مشروح ترور قاسم سلیمانی را منتشر کردند و رئیس سابق موساد، گهن، در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی در اسرائیل مسوولیت ترور مستقیم فخری‌زاده و مشارکت در ترور قاسم سلیمانی را به عهده گرفت و خبر از نفوذ گسترده در جمهوری اسلامی سخن گفت. چیزی که قبلاً هم مقامات اسرائیل گفته بودند. آقای علوی، وزیر اطلاعات دولت روحانی، در یک جلسه‌ی عمومی گفت که نتوانستیم افراد عامل

جنگ سایبری، تروریستی، تخریبی، اطلاعاتی با اسرائیل می‌باشد. این جنگ که تاکنون برتری اسرائیل را نشان می‌دهد، بدون تردید از طریق «نفوذ» انجام شده است. علاوه بر آن جنگ اسرائیل علیه نیروهای منتسب به ایران در سوریه هم در سال‌های گذشته، شروع شده که اقدامات علنی اسرائیل به منظور بازدارداری نیروهای طرفدار ایران در سوریه است.^۱ چیزی که روسیه هم با آن موافق است.

هشدار آقای یونسی

آقای یونسی، وزیر اطلاعات دولت آقای خاتمی پس از افشای قتل‌های زنجیری است و نشان داده که علاوه بر یک کارشناس متبحر در امر اطلاعات و امنیت ملی، فرهیختگی و دلسوزی منحصر به فردی هم، دارد. ایشان در یک مصاحبه با پایگاه خبری جماران در ۲۹ جون ۲۰۲۱ به موارد زیر اشاره می‌کند:

- * سازمان‌های اطلاعات موازی موجب نفوذ جاسوسان اسرائیل شدند.^۲
- * سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی به جای شناسایی جاسوسان اسرائیلی به جان خودی‌ها افتاده‌اند.^۳
- * در ده سال گذشته نفوذ موساد در بخش‌های مختلف کشور به حدی است که همه مسؤولان جمهوری اسلامی باید برای جان خودشان نگران باشند.^۴
- * موازی‌سازی در وزارت اطلاعات و سازمان‌های جدیدی که در مقابل وزارت اطلاعات ایجاد شد؛ وزارت اطلاعات را تضعیف کرد. وزارت اطلاعات، طبق قانون اساسی، یک نهاد رسمی قانونی بود.
- * الآن برای خیلی از سازمان‌های اطلاعاتی ما کنترل و مواظبت؛ عناصر داخلی است و

ترور و سرقت‌ها و روش‌های آنها را شناسایی کنیم!

۱. به هنگام بارندگی این مقاله ترور اعضای حزب‌الله در لبنان و فروپاشی اسد در سوریه، اتفاق افتاده است. ۳۴۰۰ نفر از اعضای حزب‌الله توسط Pagers مورد عمل ترور قرار گرفتند. نابودی زیرساخت‌های نظامی سوریه و...

۲. اولین سازمان اطلاعاتی جدید در اسفند ۱۳۷۹ که وزارت اطلاعات حاضر به بازداشت ملی - مذهبی‌ها نشد؛ در سپاه پاسداران شکل گرفت.

۳. پرونده‌سازی علیه فعالان سیاسی، رسانه‌ای، دانشجویی، کارگری، معلمی و... هزاران مورد در سال‌های اخیر و پس از ۱۳۸۰ می‌باشد که مفصلاً در رسانه‌ها بازتاب داشته‌اند و هزاران سال زندان را به این افراد تحمیل کرده‌اند.

۴. به مقاله اینجانب تحت عنوان «امنیت ملی و انرژی هسته‌ای»، مراجعه کنید. سایت شخصی من

نفوذ دشمن نیست.

* متأسفانه الآن می‌بینیم هر کس شعار تندتری بدهد، اقدام تندتری بکند و عملیات تندتری داشته باشد، بیشتر بالا می‌رود و در کنار او افرادی هم بالا می‌آیند. راه نفوذ دشمن این است.

* حتی به گروه‌های تروریست و معاند و دشمن ظلم نکردم و دستور هیچ مافوقی را هم در اینجا اجرا نکردم،^۱ مگر اینکه قانونی باشد. من حداقل از پنج کانال کنترل می‌کردم که مأمورین من به کسی تضییق، فشار و اذیت و آزاری نداشته باشند.

* اگر افراد متملق، چاپلوس و افراطی را تعطیل کنیم، دروازه ورود نفوذی‌ها راحت بسته می‌شود.

اینکه شخصیتی مثل آقای یونسی با شهادت و شفافیت هشدار می‌دهد؛ مبین این واقعیت است که بسیار احساس خطر کرده و نگران نفوذ و عملیات موساد در ارکان اطلاعاتی - امنیتی جمهوری اسلامی است. چیزی که همه چیز را تهدید و تضادها را جابه‌جا می‌کند.

نفوذ در جمهوری اسلامی

«نفوذ» در جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته تکیه کلام، رهبری بوده است. و متعاقب آن دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی به دنبال نفوذی‌ها در رسانه‌ها، توریست‌ها، دوتابعیتی‌ها، دانشجویان، نهادهای مدنی، NGOها و تجار بوده‌اند. پرونده‌ها ساختند و بازداشت‌های طولانی را سبب شدند. غافل از اینکه در نهادهای علنی، نفوذی آنقدر خطرناک نیست که در نهادهای اطلاعاتی - امنیتی و سیاست‌سازی که کادرهای آن مخفی هستند، می‌باشد.

نفوذ سازمان‌یافته در نهادهای جمهوری اسلامی، ریشه در تحولات جنگ سرد و پس از کودتای ۱۳۳۲ و تشکیل ساواک و پیوستن ایران محمدرضا شاهی به پیمان نظامی ناتو - از طریق سنتو - دارد. جنگ سرد که پس از پایان جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ چهره خود را نشان داد، طبیعتاً در ایران باید جدی گرفته می‌شد. ناتو بسیار نگران تسخیر ایران توسط

۱. در مورد پرونده‌ی بازداشت گسترده ملی - مذهبی‌ها در اسفند ۱۳۷۹ و فروردین ۱۳۸۰ جسارت و حق‌اندیشی آقای یونسی را دیدیم و موقعی که نهادهای فراوانی از «براندازی ملی - مذهبی‌ها» سخن می‌گفتند، ایشان به عنوان وزیر اطلاعات در مصاحبه‌ای به صراحت گفت که: «ملی - مذهبی‌ها برانداز نیستند» و آقایان خاتمی، تلویحاً و غیرمستقیم و کروی (ریاست مجلس) بارها آن را علناً تکرار کردند. ولی مافوق‌ها، کار خود را کردند.

شوروی سابق - پیمان ورشو - بود. ایران هم‌مرز شوروی، دو مانع طبیعی برای ورود شوروی داشت؛ سلسله جبال البرز و زاگروس. پس از کودتای ۳۲، مدیریت واقعی و استراتژیک ارتش ایران در اختیار ناتو بود - و در واقع قدرتمندترین عضو آن، امریکا - که از طریق رکن ۲ ارتش اختیار آن را در دست داشت.^۱ ناتو باید تمهیداتی را فراهم می‌کرد که اگر شوروی از سلسله جبال البرز بگذرد، نتواند به زاگرس برسد و با جنگ چریکی و مخفی جلوی پیشرفت آن گرفته شود.

کاملاً طبیعی و برای ناتو استراتژیک بوده است که ایران را در مقابل حمله‌ی احتمالی شوروی محافظت کند تا چاه‌های نفت ایران و عربستان و دسترسی به آب‌های گرم خلیج فارس و دریای عمان برای شوروی، ممکن نشود. این اقدامات پیشگیرانه ناتو برای همه کشورهای همسایه شوروی، از جمله سوئد و نروژ و فنلاند هم عمل شده است.

مطلع‌ترین فرد در دستگاه محمدرضا شاه پهلوی، ارتشبد حسین فردوست بوده است (ضمیمه ۱). حسین فردوست در ۱۵۰۰ صفحه بازجویی خود در فاصله سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۶ که فوت کرد، ضمن بیان خاطرات خود، پرده از تمهیدات ناتو در ایران برمی‌دارد (ضمیمه ۲).^۲ او به نقش امریکا - انگلیس و بعد اسرائیل، اشاره می‌کند. فردوست علاوه بر آن «سازمان برون‌مرزی اسرائیل در ایران» هم را توضیح می‌دهد (ضمیمه ۳). ما این اقدامات ناتو و اسرائیل را از کتاب «خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست»، جلد اول، انتشارات اطلاعات ۱۳۶۹، عیناً در ضمائم ذکر می‌کنیم. چیزی که به لحاظ سابقه‌ی کار و

۱. مراجعه کنید به فیلم منتشر شده آقای هوشنگ نهاوندی، آخرین رئیس دفتر فرح پهلوی، که اقدام تیمسار مقدم - رئیس رکن ۲ ارتش - در اردی‌بهشت ۱۳۵۷ را برای درخواست از شاه به منظور جلوگیری از انقلاب مطرح می‌کند و آن را از طرف امریکایی‌ها می‌داند. این پیشنهاد برای بازداشت ۳۰ نفر از نزدیکان شاه - از جمله اشرف و دولو - می‌باشد که شاه نمی‌پذیرد. پیشنهاد دیگر برای جلوگیری از نخست‌وزیری شریف امامی است که مقدم هنگامی که در مقام رئیس ساواک بوده مطرح می‌کند. او از طریق نهاوندی دست به دامن فرح پهلوی می‌شود که دومی هم مورد قبول شاه قرار نمی‌گیرد.

۲. این اقدامات پیشگیری را ناتو در بعضی از کشورهای اروپایی هم انجام می‌دهد که در مورد ایتالیا مسائل آن علنی شد. در سال ۱۹۹۰ این شبکه در ایتالیا با ۶۲۲ عضو و ۱۳۸ دفینه کشف گردید. (عبدالله شهبازی، سرویس‌های اطلاعاتی فرقه‌های رازآمیز و ایران) این شبکه‌های به شدت پنهان بوده‌اند. اعضای این شبکه‌ها در اردوگاه‌های ویژه در ایالات متحده امریکا، بریتانیا و اسرائیل دوره‌های آموزشی می‌دیدند. طبق برخی گزارش‌ها تا سال ۱۹۷۵ در پایگاه‌های سرّی امریکا بیش از ۳۰۰ هزار نفر از سراسر جهان آموزش عملیات خرابکارانه و تروریستی دیدند. رهبران کودتای شیلی و آرژانتین و کودتاچی و دیکتاتور مکزیکی از تربیت‌شدگان این مراکز بوده‌اند (عبدالله شهبازی - پیشین)

فهم اتفاقات بیست سال اخیر در جمهوری اسلامی اهمیت دارد.

مروری گذرا بر تحولات انقلاب از ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷

۱- آمریکائی‌ها در ۱۳۵۵ با آیت‌الله زنجانی (سیدرضا) تماس می‌گیرند که قصد تغییر شاه را دارند. حکومت را به چه کسانی واگذار کنند؟ آیت‌الله زنجانی اعضای جبهه ملی را پیشنهاد می‌کند. نمی‌پذیرند. می‌گویند موقعیت ویژه ایران ایجاب می‌کند که رهبران بعد از شاه، ضدکمونیست باشند و ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران، تغییر نکند.^۱ هم‌زمان، یک کمیته‌ی فرعی سنای امریکا وابسته به کمیته روابط خارجی گزارشی تحت عنوان «فروش سلاح توسط امریکا به ایران» منتشر می‌کند.^۲ که نسبت به فساد دستگاه محمدرضاشاه و سوءمدیریت او در کنترل اوضاع و رادیکالیسم جنیش چریکی حساسیت نشان می‌دهد. در این گزارش آمده است که ایالات متحده آمریکا منافع زیادی در غرب‌گرایی ایران به دلیل سیاسی، اقتصادی و استراتژیک دارد که عبارتند از:

- کشوری است بزرگ، پرجمعیت، دارای منابع عظیم و در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی و بین شرق نزدیک و جنوب آسیا
- جریان نفت از خلیج فارس برای اقتصاد اروپای غربی و ژاپن حیاتی است و در حد کمتری برای ایالات متحده امریکا.
- حضور یک متخاصم و ناپایداری سیاسی در ایران یا در ناحیه پائین‌تر خلیج می‌تواند دست‌یابی به نفت را به مخاطره می‌اندازد.
- تجارت و سرمایه‌گذاری ما در ایران زیاد و در حال گسترش است. (ص ۴۹ گزارش)

در نتیجه‌گیری این گزارش آمده است که: «اگر در ایران انقلابی صورت گیرد و شاه توسط یک رژیم ضدآمریکایی، عوض شود، آن رژیم نخواهد توانست سلاح‌های آمریکایی را بدون یک همکاری پایدار با امریکا به کار ببرد. این امر ممکن است رژیم جدید را میانه‌رو کند. معه‌ذا، اگر رژیم جدید قصد حذف نقش امریکا و حضور آن را در ایران داشته باشد، ایالات متحده امریکا مجبور است معامله به مثل کند و ماشین نظامی ایران را متوقف کند» (ص ۵۲ گزارش) ملاحظه می‌شود که امریکا حساب خیلی از عوامل را، در صورت

۱. لطف‌الله میثمی در مصاحبه با نشریه ایران فردا شماره ۲۷ بهمن ۹۵.

۲. U.S.Military Sales to Iran 1976, Senate Sub. Committee.

یک انقلاب ضدامریکایی در ایران، از قبل کرده بود.

۲- مقاله‌ای تند و توهین‌آمیز علیه آیت‌الله خمینی در روزنامه اطلاعات منتشر می‌شود.^۱ جنبش خیابانی مردم در دی‌ماه ۱۳۵۶ از قم شروع و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. سفرای امریکا و بریتانیا، مرتباً شاه را به آرامش، توسعه سیاسی و آشتی با مردم دعوت می‌کنند. ماشین حکومتی شاه گیج و منگ هستند. بیماری شاه هم تشدید می‌شود و بر بی‌اراده‌گرایی او، تأثیر می‌گذارد.

۳- با پیشرفت جنبش خیابانی از اردیبهشت ۱۳۵۷ رهبران نهضت آزادی با کارمندان سفارت امریکا وارد مذاکره می‌شوند تا «دیپلماسی انقلاب» را به پیش ببرند. چیزی که بعداً مورد تأیید شورای انقلاب هم قرار گرفت و بعضی اعضای آن در مذاکره با امریکایی‌ها مشارکت داشتند.

۴- شریف امامی در دوران نخست‌وزیری خود، مرتباً شکایت می‌کند که شاه اراده و روحیه خود را از دست داده و مرتباً می‌گوید: «می‌خواهم بروم!» شاه همان روحیه‌ی ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ را داشته است.

۵- هایزر از طرف ناتو به تهران می‌آید تا فرماندهان ارتش را وادار به تسلیم به انقلاب کند و چند نفر تیمسار (بدره‌ای، نشاط، خسرو راد و ربیعی) که نمی‌پذیرند و در رأس آنها بدره‌ای بوده است در اتاق کارش توسط یکنفر - احتمالاً امریکایی - به قتل می‌رسد تا خطر اقدام این ژنرال‌ها متفی شود.

۶- در مصاحبه معروف آیت‌الله خمینی در نجف با لوموند که در لوس‌آنجلس تایمز هم به شکل رپرتاژ آگهی منتشر شد، همان موقع گفتند که دو هزار دلار پرداخته‌اند. آیت‌الله خمینی با صراحت گفتند که حتی برای سرنگونی شاه هم با مارکسیست‌ها همکاری نخواهند کرد. هرچند مارکسیست‌ها هم آزاد خواهند بود.

۷- ارزیابی‌ها در نوفل‌لوشاتو هم نشان می‌دهند که پیروزی انقلاب برای غرب خطر جدی نخواهد داشت. لذا در کنفرانس گوادلوپ، سران چهار کشور قدرتمند، امریکا، بریتانیا، آلمان و فرانسه، تصمیم به جایگزینی نظام شاهنشاهی و به رسمیت شناختن جنبش مردم می‌گیرند.

۸- انقلاب با مشارکت تقریباً کل مردم (۹۸/۲ درصد) پیروز می‌شود ولی «شورای

۱. بعد از انقلاب همکاران رژیم پهلوی روشن نداشتند که آن مقاله را کی نوشته؟ و منظور چه بوده است؟

انقلاب» نماینده کل مردم ایران نیست. روحانیون و روشنفکران مسلمان مورد تأیید رهبری در شورای انقلاب حضور دارند. این مجموعه، قدرت اداری انقلاب را ندارند، چون از عقل جمعی مردم ایران استفاده نمی‌کنند. هر جا گیر می‌کنند، می‌گویند از: «آقا پیرسیم»، در صورتی که آقا شورای انقلاب را به جای رهبری انتخاب کرده است تا به تدریج جای رهبری را بگیرد. ضمناً رهبری، نمی‌تواند کارشناس تمامی امور یک انقلاب عظیم باشد.

۹- سفارت امریکا در آبان ۱۳۵۸ اشغال می‌شود و ۴۴۴ روز طول می‌کشد. تخاصم با امریکا، علنی می‌شود. تسخیر سفارت علاوه بر اینکه غیرقانونی است. تحقیر امریکا و سقوط دولت موقت را هم مدنظر دارد. در حالی که هیچ توجیه عقلی، استراتژیک و سیاسی برای طولانی شدن این گروگان‌گیری، وجود ندارد. تنها نکته‌ی مثبت آن؛ اسناد و مدارکی است که در سفارت به دست دانشجویان افتاد. چیزی که در همان ساعات اولیه حاصل شده بود.

۱۰- جنگ عراق علیه ایران شروع می‌شود و تمام دلسوزان جهانی - از جمله ده کشور مسلمان - سعی در توقف آن دارند، بی‌فایده ۸ سال طول می‌کشد. هر وقت امکان صلح پیش می‌آید کسانی در داخل حکومت، نمی‌گذارند.

۱۱- نیروهای چپ ایران - مذهبی و غیرمذهبی - با رهبری انقلاب درگیر می‌شوند و پس از درگیری‌های خونین حذف می‌شوند و حزب توده هم که عاقل‌تر عمل می‌کند، توسط انگلیس زمینه‌ی حذف آن فراهم می‌شود^۱ و روابط مخفی حزب توسط انگلیس لو می‌رود. عملاً چپ از صحنه‌ی جامعه حذف می‌شود.

۱۲- حزب جمهوری اسلامی منفجر می‌شود و ۷۵ نفر از مدیران مملکتی از بین می‌روند، سازمان مجاهدین خلق تلویحاً آن را به عهده می‌گیرد ولی بنی‌صدر می‌گوید که ستاد ارتش گفته که این مواد انفجاری فقط در اختیار ارتش‌هاست. سازمان مجاهدین نمی‌تواند مستقیماً آن را در اختیار داشته باشد. بعداً، سعید شاهسوندی، نقش سازمان را تأیید کرد.

۱۳- با انقلاب ایران و ویژگی‌های منحصر به فرد آن، ۱/۵ میلیارد مسلمان در جهان به جنب‌وجوش می‌افتند. شوروی با حماقت کامل، افغانستان را اشغال می‌کند و به کمک

۱. برژینسکی در طرح خود می‌گوید: «طوری عمل کنیم که چپ ایران با خمینی درگیر شود و با اشتباهاتی که خود می‌کند توسط خمینی حذف شود»

امریکا و متحدانش، «مجاهدین»، «القاعده»، «داعش» و صدها گروه بنیادگرا شکل می‌گیرند. ماهیت تحجر مذهبی، عیان و عملیاتی می‌شود.

۱۴- پنج کشور مسلمان (عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، لبنان) به ورشکستگی دچار و همه به جان هم می‌افتند جنبش فلسطینی دچار انشقاق می‌شود. سودان تجزیه می‌گردد.

۱۵- هزاران تحول در جهان پیش می‌آید. اقتصادهای جدیدی سربرمی‌آورند - چین، هند، ... - هژمونی غرب تهدید می‌شود. خاورمیانه، اسلام و مسلمانان را باید فدای، منافع غرب کرد.

۱۶- در ایران در ۱۳۷۶، جنبش مردمی برای نجات انقلاب ظهور می‌کند. قانون‌گرایی در داخل و گفتگوی تمدن‌ها در خارج را طرح می‌کند. زمین‌گیر می‌شود. در ۱۳۸۸ باز موج جدیدی برای نجات انقلاب ظاهر می‌شود، «فتنه» نامیده می‌شود و سرکوب می‌گردد. در داخل نه دانشگاه‌ها اسلامی می‌شود نه جامعه. نه تمدن اسلامی ساخته می‌شود و نه اقتصاد مقاومتی و سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ اجرایی می‌شود. مرکزی در زیرمجموعه ریاست جمهوری - دفتر استراتژی - یکصد بحران را احصاء کرده است. بعضی کارشناسان مستقل غربی، تخمین زده‌اند که انقلاب اسلامی به ایران سی تریلیون دلار (سی هزار میلیارد دلار) صدمه زده، عدم نفع، هدر دادن منابع، فرار مغز و سرمایه داشته است.

۱۷- امروز، پس از ۴۲ سال «انرژی هسته‌ای»، «حقوق بشر»، «دخالت در منطقه» و... بسترهای مناسبی شده‌اند تا ریشه «انقلاب»، «اسلام»، را از بن برکنند و خاورمیانه را برای ده‌ها سال در تشنج و تنش نگهدارند و از توسعه و پیشرفت کشورهای آن جلوگیری کنند. حتی ایران را بپاشانند و برای امنیت اسرائیل آن را به چند کشور تبدیل کنند. حال این سوال اساسی مطرح می‌شود که با تجربه‌ی کودتای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲، غرب آنقدر احمق بود که انقلاب ایران را، بی‌دلیل و بدون تمهیدات و آینده‌نگری به روحانیت واگذار کند؟! آیا آن همه تمهیدات و تدارکات دوران جنگ سرد توسط ناتو در ایران، پس از واگذاری ایران به روحانیت، بیکار نشسته‌اند؟! آیا این لقمه چرب و نرم ایران (و خاورمیانه) به راحتی و سادگی واگذار شد؟! فقط ساده‌اندیشان آن را معجزه نامیدند و فکر کردند که با معجزه، خواهند توانست انقلاب را هم اداره کنند.

۱۸- حال معلوم می‌شود که نفوذ از کجا وارد شد. سازمان‌های مخفی دوران جنگ سرد که چارت سازمانی و مدارک خود را از ایران خارج کرده‌اند، تحولات خاورمیانه را در چهل سال گذشته مدیریت کرده‌اند و روحانیون کم‌تجربه و بی‌تجربه را به کانال‌هایی هدایت

کرده‌اند که نتیجه آن چیزی است که می‌بینیم. نخستین اقدام؛ حذف نیروهای ملی، ملی - مذهبی، مستقل، دلسوز از صحنه‌ی سیاسی بود. آیت‌الله زنجان‌ی، مهندس بازرگان، مهندس سبحانی، آیت‌الله منتظری، آقای خاتمی، میرحسین موسوی، مهدی کروبی و هزاران نفر در مدیریت‌های میانی و پائینی حذف، منزوی و یا فرار کردند. اعتقاد به ولایت فقیه و ذوب در آن چماقی شد برای سرکوب و حذف هر فرد و اندیشه‌ای و متملقان و چاپلوسان تا توانستند به‌به و چه‌چه گفتند و رهبری از آنها حمایت کرد.

امروز با این انتخابات مهندسی‌شده مجلس و ریاست جمهوری، کفگیر آقایان به ته‌دیگ خورده و افلاس فکری و فساد مدیران راه‌حلی را در چشم‌انداز نشان نمی‌دهد. با این فرمان اگر حرکت کنند به چاه تاریخ خواهند افتاد و مملکت را هم با خود به ته چاه خواهند برد. ۱۹- امروز پس از ده‌ها سال، خیلی از پدیده‌های مخرب انقلاب را می‌توان مورد تردید و شک قرار داد که توسط این دستگاه‌های اطلاعاتی به جا مانده از ناتو که به وسیله‌ی اسرائیل بازسازی شدند، مدیریت شده‌اند. پدیده‌هایی مانند تخاصم و دشمنی چپ مذهبی و غیرمذهبی با روحانیت، انفجار حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست‌وزیری، اشغال سفارت و تداوم آن برای ۴۴ روز، جنگ علیه ایران و تداوم آن برای ۸ سال، حذف آیت‌الله منتظری، مهندس بازرگان و دیگران، غوغای سلمان رشدی، اعدام‌های ۱۳۶۷، تغییرات قانون اساسی در ۱۳۶۸ و هزاران فاجعه را کسانی مدیریت می‌کرده‌اند که ساده‌اندیشی و شکل‌گرایی روحانیت، آن را پذیرا بوده است. حال می‌توان این سؤالات را مطرح کرد که دامنه‌ی عملکرد این شبکه نفوذ تا کجاها بوده؟ بازخوانی تاریخ ۴۳ ساله‌ی حکومت روحانیت به این سؤالات باید پاسخ دهد که چه مقدار از این تصمیم‌گیری‌ها ناشی از بینش روحانیت بوده و چه مقدار ناشی از نفوذ این شبکه‌های مخرب و چه مقدار از ترکیب این دو:

۱- عجله در اعدام مسوولان نظام شاهنشاهی، هویدا، نصیری، خسروداد، ربیعی، نشاط و... که اطلاعات مهمی از بین رفت و فریادهای مهندس بازرگان و دکتر یزدی هم بجایی نرسید؟

۲- قانون‌شکنی کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب در اوایل انقلاب که همیشه مورد اعتراض مهندس بازرگان بود.

۳- غائله‌ی فتوای اعدام سلمان رشدی که روابط ایران و غرب را به هم زد.

۴- اجباری کردن حجاب زنان.

۵- تغییر قانون اساسی در ۱۳۶۸ و نفی مسوولیت رهبری همراه با اختیارات فراوان او.

- ۶- ترورهای داخلی و خارجی، مخصوصاً ترورهای رهبران کردها (قاسملو و شرف کندی) به منظور تشدید خصومت بین حکومت مرکزی و استان‌های کردنشین.
- ۷- اصرار عده‌ای بر تداوم جنگ با عراق در حالیکه در موارد متعددی زمینه‌ی توقف آن فراهم شده بود.
- ۸- اصرار عده‌ای بر تداوم گروگان‌گیری کارمندان سفارت امریکا، در حالیکه هیچ مزیت سیاسی نداشت.
- ۹- حذف آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری و پرونده‌سازی برای ایشان.
- ۱۰- توطئه علیه دولت موقت و تضعیف آن و حذف مهندس بازرگان و نهضت آزادی از قدرت.
- ۱۱- ترور شاهپور بختیار در موقعی که ریاست جمهوری فرانسه درصدد مسافرت به ایران بود.
- ۱۲- بازداشت وسیع نیروهای ملی - مذهبی در اسفند ۱۳۷۹ و فروردین ۱۳۸۰ علیرغم مخالفت وزارت اطلاعات و کارشناسان بیت رهبری و حفاظت اطلاعات قوه قضائیه و با اصرار شخص آقای خامنه‌ای و تشکیل اطلاعات موازی.
- ۱۳- قتل‌های زنجیره‌ای در ۱۳۷۷ و حمله به کوی دانشگاه در ۱۳۷۸.
- ۱۴- سنگ‌اندازی در دولت خاتمی و بحران‌آفرینی هر ۹ روز برای او.
- ۱۵- مهندسی انتخابات ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ و سرکوب معترضین.
- ۱۶- دخالت نیروهای نظامی در سیاست و اقتصاد.
- ۱۷- حصر آیت‌الله منتظری و آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد.
- ۱۸- ساختن «تمدن اسلامی» و «عمق استراتژیک» در منطقه و حمایت از دیکتاتور خون‌ریزی چون بشار اسد.
- ۱۹- ایجاد دولت در دولت. تفکیک ولایت فقیه و ساختارهای اقتصادی - سیاسی - فرهنگی آن از دولت عرفی که میراث انقلاب مشروطه بود.
- ۲۰- مهندسی انتخابات مجلس و ریاست جمهوری در ۱۲۹۹ و ۱۴۰۰ و بسته‌تر کردن فضای رقابت.
- ۲۱- واگذاری تبلیغ مذهب به مداحان و قدرت‌گیری آنها در عرصه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.
- ۲۲- اصرار بر حفظ تحریم‌های اقتصادی و دور زدن آنها و عدم تصویب FATF.

- ۲۳- نقض «موازنه‌ی علمی» مدرس و «موازنه منفی» مصدق و گرایش به چین و روسیه.
- ۲۴- اصرار بر غنی‌سازی اورانیم و برق هسته‌ای که نه اقتصادی است و نه زیست‌محیطی و هم‌اکنون امنیت ملی را هم تهدید می‌کند.
- ۲۵- شکل گرفتن مافیاهای متعدد در حاکمیت. از مافیای زباله‌های تهران تا مافیای آب و سدسازی و واردات دارو و غذا و خوراک دام و طیور و ساختن واکسن کرونا در داخل و کشتار هزاران هم‌وطن بی‌گناه و همراه با ممنوع شدن واکسن‌های شناخته شده و تأیید شده‌ی غربی به دلایل واهی.
- ۲۶- برخورد قهرآمیز با تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم در ۱۳۷۸، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ و نقض اصل ۲۷ قانون اساسی.
- ۲۷- دشمنی با اقلیت‌های مذهبی و دینی، مخصوصاً اهل تسنن، کلیمی‌ها و بهائیان و سرکوب آنها که موجب تقویت تبلیغات علیه جمهوری اسلامی، می‌شود.

آقای آیت‌الله خامنه‌ای

۴۳ سال از حکومت روحانیت و ۳۲ سال از حکومت شخص شما می‌گذرد. بحران‌های جامعه هم کتمان نمی‌شوند و ایران را جمهوری اسلامی شما، ناپایدار، کرده است. هیچکدام از طرح‌های شما؛ غنی‌سازی اورانیم، تمدن اسلامی، عمق استراتژیک، تصرف قدس از راه کربلا، جامعه اسلامی، دولت اسلامی، اقتصاد مقاومتی، برنامه چشم‌انداز اقتصادی، رشد جمعیت و... نه تنها محقق نشده‌اند که بحران‌زا بوده‌اند. هم‌اکنون نه تنها «جمهوری اسلامی» که «ایران» مورد تهدید است. آیا وقت بازنگری این عملکردها نرسیده است؟

مسوولان اطلاعاتی اسرائیل، علنی، می‌گویند که به «قلب شما نفوذ کرده‌ایم»، هر کاری بخواهیم می‌توانیم بکنیم و جمهوری اسلامی مانع ما نیست. روسای جمهوری امریکا در ۲۵ سال گذشته، مکرراً، گفته‌اند که نمی‌گذاریم ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد و اسرائیل هم آن را تکرار می‌کند، حتی با بمباران هسته‌ای ایران.

بدون تردید، این همه موفقیت «دشمنان»، واژه‌ای که شما خیلی آن را تکرار می‌کنید. بر یک بستر عمل می‌کند. آن بستر ویژگی‌های روحانیون حاکم و تصمیم‌ساز است که امکان عمل برای «دشمنان» فراهم می‌کند. چاپلوسان که یکی خود را «عاشق» شما می‌داند و دیگری به معجزات شما، حتی در بدو تولد، اشاره می‌کند و کسانی که نفس کشیدن ما را هم از برکات وجود شما می‌شمارند، دوست شما و جمهوری اسلامی و

ایران و مردم نیستند.

شما با این شیوه حکومتداری در صحنه‌ی شطرنج سیاست عرصه را به «دشمنان» و مردم ایران، باخته‌اید. مردم ایران را فقیر کرده‌اید ولی حقیر نشده‌اند. نخبگان مردم ایران را فراری داده‌اید ولی در خارج هم معترض هستند. و سازمان‌دهی می‌شوند هر روز از رسانه‌های خارجی اعتراض می‌کنید در حالیکه خود مبتکر آنها بوده‌اید. فضای داخل را بستید، ایرانیان در خارج فعال شدند. احمدی‌نژاد را آوردید به ضد خود تبدیل شد، رئیسی هم کاری از او ساخته نیست. مردم، تمامی مردم ایران، می‌توانند این مشکلات چند لایه‌ی انباشته‌ی چهل و سه ساله را حل کنند. چون مائوتسه تنگ عمل نکنید، همچون چوئن لای فقیه عمل کنید که با تغییر رفتار تا این مرحله توانسته صدها میلیون چینی را از فقر و نکبت و فساد رهایی بخشد. چون صدام و قذافی نباشید که «مرغ یک لنگ دارد»، چون مهاتیر محمد باشید که روند حرکت جهان را فهمید و کشورش را تا حدودی به جاده‌ی ترقی سوق داد. چون موگابه نباشید که با دشمنی با سفیدپوستان در داخل، کشورش را به فلاکت امروز کشاند، چون ماندلای بزرگ باشید که آفریقای جنوبی را با تمامی بحران‌هایش در مسیر دموکراسی قرار داد و خود پس از یک دوره، پست ریاست جمهوری را وا گذاشت. استالین و برژنف را الگو قرار ندهید، چرچیل و دوگل را نگاه کنید که پس از پیروزی در جنگ دوم جهانی به رأی مردم تمکین کردند و کنار رفتند. پادشاهان مادام‌العمر عربستان را مثال نزنید، لخ والسا و هاول را در نظر داشته باشید.

نفوذ آن چیزی نبود که آیت‌الله خامنه‌ای می‌گفت و طرفداران می‌گویند. نفوذ واقعی و مخرب آن چیزی است که دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی متعدد شما قادر به شناسایی و خنثی کردن آنها نیست. نفوذ آن چیزی است که ارتشبد حسین فردوست در ضmann این نوشته، تاریخ و تشکیلات آن را در بازجویی‌ها خود به تصویر کشیده و ظاهراً چنین برمی‌آید که در کل نظام جمهوری اسلامی، مطلب او را نفهمیده‌اند و از آن سرسری گذشته‌اند! و به نفوذی‌ها راه داده‌اند. با این نفوذ فقط موقعی می‌توانید مبارزه کنید که در داخل، حقوق بشر و آزادی‌ها را به رسمیت بشناسید و در خارج اعلام کنید که برق هسته‌ای برای ایران اقتصادی و زیست‌محیطی نیست و غنی‌سازی صنعتی آن را متوقف می‌کنید و شعار محو اسرائیل را کنار بگذارید. از حقوق مردم فلسطین می‌توان دفاع کرد، نه با نابودی اسرائیل، بلکه با همزیستی این دو.

ضمیمه ۱:

معرفی ارتشبد حسین فردوست

ارتشبد حسین فردوست (۱۲۹۶-۱۳۶۶)، هم‌کلاسی شاه در دبستان نظام، مدرسه لهروزه سویس، دانشکده افسری و شاغل در مهمترین سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی - نظارتی (ساواک، دفتر ویژه اطلاعات، سازمان بازرسی شاهنشاهی) تا ۱۳۵۷ بوده است. شاه، همیشه، در مراسم رسمی با مقامات خارجی او را «دوست من» معرفی می‌کرد. او را مغز متفکر محمدرضاشاه هم معرفی کرده‌اند. مردی قدرتمند ولی مرموز و کمتر پیدا. از ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۷ در رأس نهادهای فوق‌الذکر بوده است.

او، بسیار هوشمند بود و چند ماه قبل از بهمن ۵۷. سقوط نظام پادشاهی را پیش‌بینی کرد و با بعضی رهبران انقلاب (حداقل مهندس بازرگان، تیمسار فرید و تیمسار قره‌نی)، تماس مستقیم و غیرمستقیم داشته است. و در تنظیم بیانیه‌ی تسلیم ارتش و حمایت آن از انقلاب در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، نقش مؤثر داشته است و در مقابل ارتشیان تندرو که طرفدار سرکوب و کشتار مردم بوده‌اند - بدره‌ای، نشاط، خسرو داد و ربیعی - مقاومت کرده است.

او مطلع‌ترین شخصیت جامعه‌ی اطلاعاتی - امنیتی - نظارتی نظام پهلوی بوده. او تربیت شده دستگاه اطلاعاتی انگلیس بوده و با مسوولان اطلاعاتی امریکا - انگلیس و بعد اسرائیل تماس مرتب داشته است. او از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۱۲ آبان ۱۳۶۲ به شکل نیمه‌مخفی در منازل دوستان و اقوام خویش زندگی می‌کرده و در ۱۳۶۲/۸/۱۲ بازداشت می‌شود. ۱۵۰۰ صفحه بازجویی داشته و کتاب «خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست» - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - جلد اول انتشارات اطلاعات در سال ۱۳۶۹، بر پایه بازجویی‌های او، توسط ویراستار - آقای عبدالله شهبازی - منتشر شده است. در همین کتاب آمده است که در ۶۶/۲/۲۷ در اثر سگته درگذشته است.

شایعات زیادی مطرح شد که او تشکیل‌دهنده «ساواما» - سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران - بوده است که اوایل انقلاب تشکیل شده ولی خود او بارها در این کتاب آن را تکذیب کرده است. این شایعات را رادیوی شاهپور بختیار دامن می‌زد که موجب بازداشت او را در ۱۳۶۲ فراهم کرد.

او از سال ۱۳۳۸ مسوول «دفتر ویژه اطلاعات» بوده که تمامی گزارش‌های اطلاعاتی کلیه نهادهای اطلاعاتی داخلی و امریکا را دریافت می‌داشته و آنها را برای محمدرضاشاه

خلاصه می‌کرده است. نهادی که به توصیه‌ی ملکه انگلیس در دیدار با شاه در ۱۳۳۸، در ایران ایجاد شده است.

آنطور که از کتاب برمی‌آید، حافظه‌ای قوی داشته و وقایع را با جزئیات بیان کرده است. و شاید به هنگام بازجوئی، اسناد و مدارکی هم در اختیار داشته که ویراستار محترم، ذکری از آن نکرده است.

از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ با حفظ ریاست دفتر ویژه اطلاعات، قائم مقام ساواک به منظور تجدید سازمان و آموزش ساواک، بوده است. از فروردین ۱۳۵۰ رئیس بازرسی شاهنشاهی می‌شود. البته با حفظ سمت ریاست دفتر ویژه اطلاعات. او علت ماندنش در ایران را چنین بیان می‌کند: «من برآورد می‌کردم که تغییر رژیم حتمی است، اما کمترین خطری برای خود احساس نمی‌کردم.» آقای شهبازی معتقد است که او صادقانه به انقلاب اعتقاد داشته و بازجوئی‌ها را به این علت نوشته. متأسفانه کسانی که با او در تماس بوده‌اند - بازجوها - ظرفیت برخورد با او را نداشته‌اند و کاملاً نتوانستند از حافظه انباشته اطلاعاتی او استفاده کنند.

ضمیمه شماره ۲:

**تشکیلات مخفی ناتو برای جلوگیری از دسترسی شوروی به رشته‌کوه‌های زاگرس
(صص ۳۵۵ تا ۳۶۳ خاطرات فردوست)**

سازمان بی‌سیم

حوالی سال ۱۳۴۵ بود. روزی محمدرضا در ملاقات‌های روز جمعه به من گفت: «یک شبکه مخفی در ستاد ارتش وجود دارد، آن را تحویل بگیرید و در ساختمان دفتر (ویژه اطلاعات) اتاقی به افسران آن بدهید و تسهیلات کاری و مالی آن را فراهم آورید.» متعاقب این دستور عبدالله عشق‌پور (بعداً سرلشکر شد) که معاون من در دفتر بود، را برای ابلاغ دستور نزد رئیس ستاد ارتش فرستادم (تصور می‌کنم در دوران ارتشبد ضرغامی بود). پس از حدود یک هفته ۳ افسر خود را به من معرفی کردند. آنها عبارت بودند از سرهنگ مقصودی (سرلشکر شد)، سرهنگ نورانیان (سرتیپ شد) و سرهنگ فروزین (سرهنگ ماند). در اولین جلسه پرسیدم: این چه نوع سازمانی است؟ یکی از آنها، تصور می‌کنم مقصودی، پاسخ داد: «در زمانی که خطر اشغال نظامی آلمان، فرانسه را تهدید

می‌نمود ارتش فرانسه اقدام به ایجاد یک شبکه پنهانی بی‌سیم در سراسر کشور کرد. این شبکه مخفی حفظ شد و در کنار هر پایگاه مخفی بی‌سیم یک واحد ارتش آزادی‌بخش قرار گرفت و دوگل توانست از لندن عملیات پارتیزانی نهضت مقاومت علیه ارتش آلمان را به کمک این شبکه هدایت کند. پس از جنگ انگلیسی‌ها کار این شبکه را عالی ارزیابی کردند و ارتش انگلیس آیین‌نامه لازم را تهیه کرد و چنین شبکه‌ای در انگلیس پیاده شد. فعالیت ما نیز طبق همین آیین‌نامه است.»

متوجه شدم که احتمالاً در همان سفر محمدرضا به انگلیس، که در ملاقات با ملکه و با حضور شاپورجی مسئله دفتر ویژه مطرح شد، انگلیسی‌ها سایر طرح‌های اطلاعاتی خود را نیز ارائه و محمدرضا پذیرفته بود. از جمله این طرح‌ها یکی شبکه ماهوتیان بود و دیگری سازمان بی‌سیم. از آن زمان سال‌ها بود که سازمان بی‌سیم در ارتباط با رئیس ستاد ارتش ایجاد شده و اکنون به دلایلی مسئولیت آن به دفتر ویژه محول می‌گردد. علت انتقال سازمان بی‌سیم به «دفتر ویژه اطلاعات» چه بود؟ عوامل متعددی را می‌توان برشمرد، از جمله اینکه به علت تغییرات رؤسای ستاد ارتش طبعاً درجه اختفاء و پنهانکاری سازمان بی‌سیم کاهش می‌یافت. انگلیسی‌ها سیستم سازماندهی ساواک را نیز نمی‌پسندیدند و قرار دادن سازمان تحت مسئولیت رئیس ساواک را مناسب نمی‌دانستند. در هر دو ارگان (ستاد ارتش و ساواک) احتمال نفوذ مأمورین روسی وجود داشت. در نتیجه، انگلیسی‌ها دفتر ویژه را مناسب‌ترین ارگان برای اداره سازمان بی‌سیم تشخیص دادند، زیرا اولاً مرا خوب می‌شناختند و می‌پسندیدند و با روحیه من، که با اصول اطلاعاتی انگلیسی‌ها انطباق داشت، آشنایی داشتند و ثانیاً دفتر ویژه ارگانی بود که هیچگاه رئیس آن عوض نمی‌شد و پنهانکاری در آن در حد اعلی بود. مسلماً در این مورد نیز انتخاب من به پیشنهاد شاپورجی بوده است. عملاً نیز این ارزیابی شاپورجی صحیح از آب درآمد و من تا انقلاب به بهترین شکل این سازمان را اداره کردم و نتیجه کار چنان برای انگلیسی‌ها رضایتبخش بود که مسئول MI-6 ایران و «دکتر» (رئیس ستاد مرکزی سازمان بی‌سیم) چندین بار از نحوه اداره شبکه توسط من تشکر کردند.

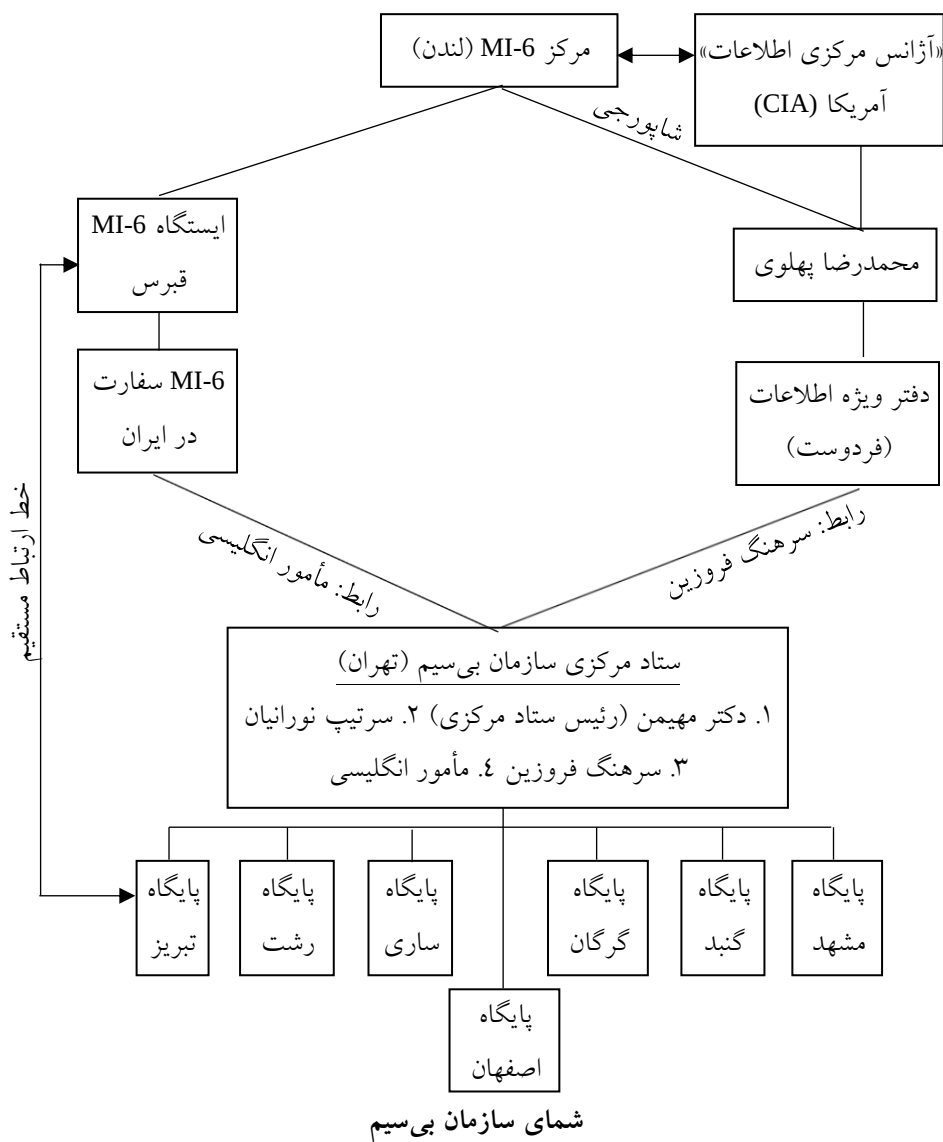
... سازمان بی‌سیم یک سازمان کاملاً مخفی بود که انگلیسی‌ها بر اساس تجربیات نهضت مقاومت فرانسه به تدوین آیین‌نامه آن پرداخته و در مرحله اول در خاک انگلستان و ایرلند به تشکیل آن دست زده و سپس به ایجاد آن در برخی کشورهای مورد نظر پرداختند. این آیین‌نامه چنین بود که در شرایط صلح باید به تدریج خانه‌های امن در سراسر کشور با پوشش بسیار بالا و در نهایت اختفاء تهیه شود. در هر خانه یک یا دو بی‌سیم بسیار قوی در

جاسازی کاملاً مناسب و غیرقابل کشف مستقر شود. در هر خانه یک بی‌سیم‌چی ورزیده با خانواده‌ای در پوشش کاملاً موجه سکنی داده شود تا در طول سال‌ها در محیط خود کاملاً جابجایی. به تدریج در نقاط معین «دفینه»‌هایی شامل سکه طلا و اسلحه نیز پنهان شود. پس از اشغال کشور توسط نیروی دشمن، این پایگاه‌های بی‌سیم به مراکز واحدهای مخفی ارتش آزادی‌بخش تبدیل می‌شود و هر واحد می‌تواند با دسترسی به دفینه‌ها، که نقشه آن از مرکز اطلاع داده می‌شود، امکانات مالی و تسلیحاتی خود را تأمین کند و به عملیات پارتیزانی دست زند و در عین حال از طریق بی‌سیم فعالیت اطلاعاتی بالایی را انجام دهد.

در مورد ایران، انگلیسی‌ها سازمان بی‌سیم را به عنوان طرحی برای مقابله با اشغال شمال کشور توسط شوروی ارائه دادند. بدین ترتیب، توسط یک ستاد مرکزی که در تهران مستقر بود و زیر نظر MI-6 کار می‌کرد پایگاه‌های مخفی بی‌سیم در مشهد، گنبد، گرگان، ساری، رشت، تبریز و اصفهان ایجاد شده بود. این پایگاه‌ها توسط بی‌سیم‌های بسیار قوی با ایستگاه MI-6 در قبرس در ارتباط مدام بودند. ستاد مرکزی مستقر در تهران به عنوان مرکز سازمان‌دهنده و هدایت‌کننده در زمان صلح تلقی می‌شد، ولی پس از سقوط ایران فرض بر این بود که نیروهای شوروی تنها موفق به اشغال استان‌های شمالی کشور و تهران خواهند شد و لذا اصفهان در کنترل نیروهای طرفدار غرب، و یا نیروهای نظامی غرب، قرار خواهد گرفت. در چنین شرایطی، ستاد مرکزی سازمان بی‌سیم در اصفهان مستقر می‌شد و همزمان با پایگاه‌های بی‌سیم مستقر در مناطق شمالی و نیز با ایستگاه MI-6 در قبرس در تماس قرار می‌گرفت. چنانچه اصفهان نیز از کنترل نیروهای هوادار غرب خارج می‌شد، ایستگاه قبرس می‌توانست از خارج تمام پایگاه‌های بی‌سیم در داخل ایران را سازماندهی و هدایت کند و واحدهای ارتش آزادی‌بخش را ایجاد کند.

... در اولین جلسه ۳ افسر عضو ستاد مرکزی (مقصودی، نورانیان، فروزین) خود را به من معرفی کردند. افسران سازمان، در ملاقات از فردی به نام «دکتر» نام بردند و گفتند که وی به زبان انگلیسی مسلط است و اداره‌کننده جلسات هفتگی ستاد مرکزی است که در آن علاوه بر «دکتر» یک مأمور سفارت انگلستان نیز شرکت می‌کند. دستور دادم که «دکتر» با من ملاقات کند. او فردای آن روز به دیدارم آمد و معلوم شد که همه کاره سازمان است، هم جلسات ستاد مرکزی را اداره می‌کند و هم واسطه حل مشکلات بین ستاد مرکزی و مأمور انگلیسی است. او دکتر مهیمن نام داشت و در آن زمان حدوداً ۶۰ ساله بود. در دیدار با من اظهار خشنودی کرد که تحت امر من قرار گرفته و ابراز امیدواری کرد که با مسئولیت

من تقاضاهای سازمان سریع‌تر انجام شود. می‌گفت که قبلاً معاون وزارت کار بوده و بازنشسته است. فرد بسیار باهوش و مسلطی از نظر اطلاعاتی به نظر می‌رسید و بعدها برایم مسجل شد که خیلی مسلط‌تر از آن است که در بدو امر تصور می‌کردم. از بدو امر که انگلیسی‌ها پیشنهاد تشکیل سازمان را دادند، او را به عنوان مأمور تشکیل سازمان معرفی کردند و مشخص بود که یک مأمور مورد اعتماد و رده بالای انگلیسی‌هاست و با شاپورجی ارتباط دارد. زمانی که اولین گزارش در مورد تحویل سازمان را شفاهاً به محمدرضا دادم و اسامی افسران را گفتم و افزودم که فردی به نام «دکتر» ارشد آنها است، بلافاصله گفت: «می‌شناسم!» و مشخص شد که قبلاً او را ملاقات کرده است. فرد انگلیسی، که همان رئیس MI-6 سفارت بود، خیلی به نظرات «دکتر» اهمیت می‌داد و در مواردی که با من ملاقات می‌کرد اکثراً نام «دکتر» را می‌آورد که نظرش چنین و چنان است، اما بلافاصله تصحیح می‌کرد و می‌گفت: «به شرطی که شما تصویب کنید!» دو بار هم که رئیس MI-6 سفارت اعضاء ستاد مرکزی را در شب ژانویه به خانه‌اش دعوت کرد و من نیز حضور داشتم، دیدم که برای «دکتر» احترام زیاد قائل است. «دکتر» بر انگلیسی تسلط کامل داشت و افسران ستاد - حتی عشقی‌پور - واقعا از او حساب می‌بردند.



رئیس MI-6 سفارت نیز عضو ستاد مرکزی بود و هر از چندی برای دیدار من به دفتر می آمد و سالی یک بار (شب ژانویه) نیز همه اعضای ستاد مرکزی را به خانه اش دعوت می کرد. من نیز ۲-۳ بار در این میهمانی ها شرکت کردم. پس از چندی دوره ۴ ساله مأموریت او در ایران تمام شد و جانشین خود را به من معرفی نمود و همین رویه ادامه

یافت. در ملاقات با فرد موفق، او دیگر وارد مباحث سیاسی یا کسب خبر نمی‌شد و آنچه مطرح می‌شد صرفاً درباره مسائل سازمان بود. در خانه همین فرد بود که به مناسبت ورود رئیس کل MI-6 میهمانی داده شد و من نیز شرکت کردم.

به هر حال، «دکتر» از من خواهش کرد که در جلسه ستاد شرکت کنم و پذیرفتم. عشقی‌پور مرا با خود به محل برگزاری جلسه برد تا دوستی، راننده‌ام، همراه نباشد و شناسایی ایجاد نشود. باغ مصفائی در جاده امامزاده قاسم بود و ساختمان خوبی داشت. همه نوع وسایل خانه (مبل‌مان و غیره) متعلق به سازمان بود ولی خانه اجاره‌ای بود. تصور می‌کنم «دکتر» در همین جا زندگی می‌کرد. در این جلسه من، عشقی‌پور، «دکتر»، مقصودی، نورانیان، فروزین و رئیس MI-6 سفارت شرکت داشتیم. طبق رویه و با اجازه من «دکتر» جلسه را اداره می‌کرد. در تمام مدت فروزین خدمت می‌کرد و مشروب و چای و قهوه و میوه و شیرینی می‌آورد. «دکتر» از فرد انگلیسی سؤال کرد که نتیجه مخابره چگونه بود؟ فرد انگلیسی بدون گفتن محل بی‌سیم نام رمز بی‌سیم‌چی‌ها را می‌برد که جمعاً ۸ نفر بودند. معلوم شد که مرتباً با بی‌سیم‌ها به ایستگاه قبرس مخابره می‌شود و نتیجه کار از طریق سفارت به ستاد مرکزی می‌آید. فرد انگلیسی یک نسخه از نتیجه را به نورانیان (که افسر مخابرات بود) داد و تعداد اغلاط هر یک را از روی نوشته گفت و مقداری با نورانیان راجع به رفع نواقص صحبت کرد، که نورانیان گفت: «ترتیب لازم داده خواهد شد» روز و ساعت مخابره هر یک از بی‌سیم‌چی‌ها طبق جدولی مشخص می‌شد که مرکز قبرس به گوش باشد و نورانیان طبق جدول عمل می‌کرد. فرد انگلیس سپس برای من به تمجید از نورانیان پرداخت و گفت: «ایشان حتی در انگلستان نیز متخصص درجه اول محسوب می‌شوند.» من گفتم: قدرشان را خواهم دانست. او از بی‌سیم‌چی‌ها نیز تعریف کرد که خیلی ورزیده هستند. سپس «دکتر» مقداری در مورد دفینه‌گذاری صحبت کرد و از من اجازه خواست که تعدادی محل در کوه‌های اطراف کرج مورد بررسی قرار گیرد. اجازه دادم. این دفینه‌گذاری اختراع ستاد یا سازمان نبود و در آیین‌نامه مربوطه نوشته شده بود، که توضیح خواهم داد. مسائل مطروحه در جلسه اول در همین حدود بود. «دکتر» از وضع سازمان رضایت کامل داشت و به فرد انگلیسی گفت که با این رئیس (یعنی من) کارهای ما سریع‌تر انجام خواهد شد (هم تملقی بود به من و هم به نفع خود). فرد انگلیسی گفت: «می‌دانم و مطمئن هستم. ما نیز از اعلیحضرت تشکر کردیم که ایشان را انتخاب کردند.»

چند ماه بعد، «دکتر» مرا برای شرکت در جلسه دیگر [ی] دعوت کرد که رفتم. افراد همان‌ها

بودند و معلوم شد که «دکتر» مخصوصاً مرا دعوت کرده تا در مقابل فرد انگلیسی از کمی بودجه سازمان صحبت کند. به هر حال رقمی بیش از یک میلیون تومان در سال را پیشنهاد دادند که پذیرفتم و از بودجه سری دفتر تا بهمن ۱۳۵۷ نیز پرداخت شد. دیگر در سایر جلسات شرکت نکردم و به «دکتر» تفهیم نمودم که شما جلسات را خوب اداره می‌کنید و به همین نحو ادامه دهید، که پذیرفت و اعتراضی هم نداشت. ولی عشقی‌پور را نماینده خود در ستاد مرکزی کردم که در جلسات شرکت می‌کرد و مأموریت داشت که از طرف من به خواسته‌های سازمان رسیدگی و گزارش کند. در دفتر نیز یک اتاق به امور سازمان اختصاص دادم. مدتی گذشت و عشقی‌پور از مقصودی شکایت کرد که افسر ناراحت و فوق‌العاده متوقعی است، یا این افسر را رد کنید و یا مرا از این سازمان بردارید. معلوم شد که فرد غیرمؤدبی است و سایر اعضاء ستاد نیز از او ناراحت و با نظر عشقی‌پور موافق هستند لذا، مقصودی را که سرهنگ بود به ستاد ارتش معرفی کردم و برای سرنگهداری سفارش و تأکید لازم را به او نمودم و یک جا پاداش یک سال آینده را نیز به او پرداختم (چون زندگی خود را با پاداش ماهیانه سازمان تطبیق داده بود صحیح نبود که یک باره وضعش عوض شد، ولی او در طول یک سال می‌توانست به تدریج خود را با حقوق ارتش تطبیق بدهد). مقصودی راضی رفت و در ارتش تا درجه سرلشکری نیز رسید. قبل از انتقال سازمان به «دفتر» نیز فردی به نام بیت‌اللهی عضو ستاد بوده و از آن خارج شده بود. او همان کسی است که به درجه سرلشکری رسید و قبل از انقلاب رئیس رکن ۲ ژاندارمری بود (بیت‌اللهی عضو شورای هماهنگی رده ۲ بود و هر ۱۵ روز یک بار برای شرکت در جلسات آن به دفتر ویژه می‌آمد).

به هر حال، پس از یکی دو سال سرلشکر عشقی‌پور نیز به علت کسالت تقاضای بازنشستگی کرد... پس از رفتن عشقی‌پور، ستاد مرکزی سازمان، سرهنگ فروزین را به عنوان رابط با دفتر انتخاب کرد و من نیز موافقت کردم... بنابراین تا انقلاب، ستاد مرکزی متشکل بود از: «دکتر»، سرتیپ نورانیان، سرهنگ فروزین و رئیس MI-6 سفارت. سرهنگ فروزین می‌توانست تمام مطالب را شفاهاً به من بگوید و دستور اخذ کند... دستور دادم... کتباً گزارش دهد. سرتیپ نجاتی (افسر دفتر)، نیز در جریان سازمان بی‌سیم قرار گرفت. به علاوه در دفتر نیز مقداری مدارک با طبقه‌بندی بالا درباره این سازمان نگهداری می‌شد.

علاوه بر افراد فوق، سرتیپ نورانیان یک درجه‌دار از رسته مخابرات و یک درجه‌دار راننده در اختیار داشت. سرهنگ فروزین نیز ۲ درجه‌دار در اختیار داشت. نورانیان و فروزین هر کدام یک اتومبیل در اختیار داشتند که از پول سازمان تهیه می‌شد (از هر نوع

که می‌خواستند) و هر چند سال یک بار تقاضای اتومبیل نو می‌کردند. آنها هر ماه یک بار، جدا از هم، به اتفاق درجه‌دارهایشان (راننده و کمک)، مسیر را طی می‌کردند و کلیه پایگاه‌ها را بازدید می‌نمودند. کار فروزین مسائل مالی و تعمیرات خانه‌ها بود و کار نورانیان تعمیرات بی‌سیم و رفع اشکالات فنی بی‌سیم‌چی‌ها و دستور مخابره آن ماه به قبرس. طبعاً این مسافرت‌ها هزینه‌هایی دربرداشت که فروزین در لیست ماهانه درج می‌کرد.

و اما در مورد آیین‌نامه سازمان. در شروع کار سازمان، عشقی‌پور آیین‌نامه سازمان را که به زبان انگلیسی بود برایم آورد و چند روز برای مطالعه در اختیار گذارد. آیین‌نامه بسیار جامعی بود ولی عشقی‌پور در پس گرفتن آن اصرار داشت و می‌گفت که باید در محل مطمئنی (و نه دفتر) حفظ شود که یا در ستاد مرکزی بود و یا به مسئول MI-6 سفارت تحویل شد. من ظرف چند روز کلیه مطالب آن را به دقت مطالعه کردم، چون علاقه داشتم که اطلاعاتم بیش از افسران ستاد مرکزی باشد و بعدها آنان نکاتی نگویند که من ندانم. مطالب مندرج در آیین‌نامه همان بود که قبلاً نوشتم:

۱- ایجاد یک شبکه مخفی بی‌سیم در سراسر کشور که با مرکزی تماس داشته باشد تا هرگاه کشور مورد تهاجم قرار گرفت و رئیس کشور مجبور به ترک آن شد و یا در نقطه‌ای از کشور ستادش را تشکیل داد آن مرکز بی‌سیم در اختیار رئیس کشور باشد.

۲- پس از تهاجم نیروهای بیگانه در هر یک از مراکز بی‌سیم نیروی پارتیزانی ایجاد و به خرابکاری پردازد.

۳- چون در شرایط فوق رساندن وجه و سلاح مشکل می‌شود، در زمان عادی در زیرزمین مقدار کافی سلاح و سکه‌های طلا (چون پول رایج ممکن است از اعتبار بیفتد) و در حد لزوم پول رایج به نحوی مخفی گردد که طی سال‌ها نیز خراب نشود. پس از اشغال کشور، هر مرکز بی‌سیم توسط این دفینه‌ها به استخدام چریک می‌پردازد و سلاح و مهمات آنها نیز از همین طریق تأمین می‌شود.

در چند سال اول موضوع دفینه‌گذاری با علاقه توسط «دکتر» دنبال می‌شد. او نقاطی را در کوه‌های اطراف کرج پیدا کرده بود و نقشه دقیق محل‌های مورد نظر را به فرد انگلیسی می‌داد که او نیز به لندن ارسال می‌داشت. یک نسخه از نقشه محل هر دفینه نیز باید در اختیار مرکز بی‌سیم مربوطه قرار می‌گرفت. وقتی از دفینه سؤال کردم که باید محتوی چه چیزهایی باشد؟ دکتر پاسخ داد: «حدود ۵۰۰ هزار تومان سکه طلا، ۲۵۰ هزار تومان اسکناس، ۵۰ قبضه سلاح انفرادی و مهمات مربوطه». دفینه باید در گونی خاص گذارده

می‌شد و در عمق کافی از سطح زمین استتار می‌گردید.

همانطور که گفتم، در بدو انتقال سازمان به دفتر، محل ستاد مرکزی در یک باغ اجاره‌ای بود. پس از مدتی سازمان پیشنهاد کرد که خانه‌ای برای ستاد مرکزی خریداری شود. عشقی‌پور به من اطلاع داد. تصویب کردم و گفتم: با سرهنگ فروزین هماهنگ کنید (چون پول سازمان در اختیار او بود). عشقی‌پور زمینی را در فرمانیه تهیه کرد و ساختمانی در آن ایجاد نمود. سند به نام عشقی‌پور بود و «دکتر» در آن سکونت داشت. پس از بازنشستگی عشقی‌پور سند نیز به نام «دکتر» انتقال یافت. یک بار به «دکتر» پیغام دادم که نامه‌ای بنویسید و تحویل دهید که خانه ستاد مرکزی و خانه‌های بی‌سیم‌چی‌ها متعلق به دفتر است. اسناد این خانه‌ها نیز به نام «دکتر»، نورانیان و فروزین بود. بلافاصله مسئول MI-6 سفارت در دفتر حاضر شد و گفت، این کار را نکنید چون بر خلاف رویه سازمان است. مقرری ماهیانه اعضاء سازمان سالی ۱۰٪ اضافه می‌شد، که قبل از انقلاب به من ۱۸۰۰۰ تومان، به «دکتر» ۱۸۰۰۰ تومان و به فروزین و نورانیان هر کدام ۱۵۰۰۰ تومان می‌رسید. هزینه خانه ستاد مرکزی نیز به «دکتر» پرداخت می‌شد. به سایرین (درجه‌دارها و بی‌سیم‌چی‌ها) نیز ماهیانه ۱۸۰۰ تومان الی ۲۲۰۰ تومان پاداش داده می‌شد. هزینه سرّی سازمان و هزینه سرّی «دفتر ویژه اطلاعات» سالیانه طی یک نامه درخواست می‌شد و فقط با دو شماره متمایز می‌گردید. هزینه شماره ۱ و هزینه شماره ۲. هزینه شماره ۲ مربوط به سازمان بود. تصور می‌کنم در سال ۱۳۵۷ هزینه سرّی دفتر حدود ۷۵۰ هزار تومان و هزینه سازمان حدود ۱/۲۰۰ میلیون تومان بود. فروزین هر ماه یک بار ارقام هزینه‌های پرداختی را کتباً گزارش می‌کرد.

سازمان مدت‌ها به کار خود ادامه داد، تا روزی رئیس MI-6 سفارت شخصاً به دفتر آمد و اطلاع داد که در انگلستان یک نوع بی‌سیم بسیار قوی‌تر درست شده و لازم است سازمان تهیه کند. با تصویب محمدرضا حدود یک میلیون تومان هزینه سرّی اضافی از ستاد ارتش درخواست شد و ۱۰ عدد بی‌سیم جدید تهیه گردید که به تدریج تحویل شد و در پایگاه‌های موجود در جاسازی بسیار مناسب نصب گردید. بنابراین هر خانه دارای ۲ دستگاه بی‌سیم کهنه و نو شد.

یکی دیگر از وظایف سازمان بی‌سیم، طرح خروج اضطراری محمدرضا از کشور بود، یعنی شرایطی که محمدرضا باید سریعاً از کشور می‌گریخت. برای این منظور زمین مناسبی در جاده تهران - قم (حدود کهریزک) تهیه شد، که برای نشستن یک هواپیمای دوموتوره کافی بود. برای تمرین عملیات فوق هر ۹ ماه یا یک سال خلبان مأمور این کار از انگلستان

به تهران می‌آمد. ستاد مرکزی بی‌سیم پیشنهاد کرد که لازم است سازمان با افسری از نیروهای هوایی در تماس باشد و وی هیچگاه عوض نشود. رئیس MI-6 سفارت نیز در این امر مصرّ بود. لذا مسئله را با ارتشبد خاتمی مطرح کردم و او پس از کسب اجازه از محمدرضا، سرلشکر آذر برزین (سپهبد شد) را معرفی کرد و گفت: «این فرد همیشه در تماس با شما باشد چون مورد اطمینان است.» از آن پس هرگاه خلبان انگلیسی به تهران می‌آمد، فروزین به اطلاع آذر برزین می‌رساند و او در جلسات ستاد مرکزی شرکت می‌کرد. آذر برزین تسهیلات لازم را فراهم می‌نمود و سپس چند پرواز شبانه در بدترین شرایط جوی (هوای ابری یا بارانی با دید کم) در زمین فوق انجام می‌شد و از چند چراغ نفتی برای تعیین حدود باند فرودگاه استفاده می‌شد. قرار بود که محمدرضا با هلی‌کوپتر به محل فوق رسانده شود و هواپیما به محل تعیین شده پرواز کند. گفته می‌شد که اگر تمام ایران تصرف شود محمدرضا به پاکستان خواهد رفت و اگر فقط شمال کشور اشغال شود به جزیره کیش یا یکی از جزایر خلیج خواهد رفت. سازمان از آذر برزین رضایت داشت و یک بار مسئول MI-6 سفارت از طرف خود و خلبان انگلیسی از او تمجید و تشکر کرد.^۱

سازمان بی‌سیم تا انقلاب به فعالیت خود ادامه داد. تصور می‌کنم در آذر ۱۳۵۷ بود که سرهنگ فروزین به دفتر مراجعه کرد و گفت که مأمور انگلیسی درخواست کرده کلیه مدارکی که در دفتر و یا در ساختمان ستاد مرکزی در رابطه با سازمان موجود است، از قبیل نتایج مخابرات با قبرس و نظایر آن، به وی تحویل شود. دستور دادم که کلیه مدارک تحویل شود. از آن پس از سرنوشت این سازمان اطلاع ندارم.^۲

۱. شاپور آذر برزین در نیروی هوایی افسر برجسته‌ای بود. او از ربیعی ارشدتر بود و قبل از ربیعی سپهبد شد. ربیعی تنها زمانی که به علت نزدیکی به آمریکایی‌ها فرمانده نیروی هوایی شد، سپهبد گردید، در حالی که حق طبیعی آذر برزین بود که فرمانده نیروی هوایی شود. آذر برزین جانشین ربیعی شد و اختلافات شدیدی بین آن دو پیش آمد. آذر برزین همیشه در ملاقات با من از ربیعی ایراد می‌گرفت. یکی از ایرادهای او در زمینه تعداد زیاد همافران (۱۳ هزار نفر) در نیروی هوایی بود. به دفتر دستور بررسی دادم و سپس ربیعی را خواستم و نظر خود و نتیجه بررسی دفتر را به او گفتم، ولی نامی از آذر برزین نبردم. ربیعی در اصل کاملاً موافق بود و وعده داد که استخدام جدید نشود. به هر حال، طبیعی بود که آذر برزین از انتصاب ربیعی به فرماندهی نیروی هوایی ناراحت باشد، زیرا حق مسلم او پایمال شده بود. کار آذر برزین در سازمان بی‌سیم یک مأموریت نظامی بود و تمجید سازمان از او نیز طبیعی بود، زیرا وی واقعاً قابل تمجید بود. (فرودست)

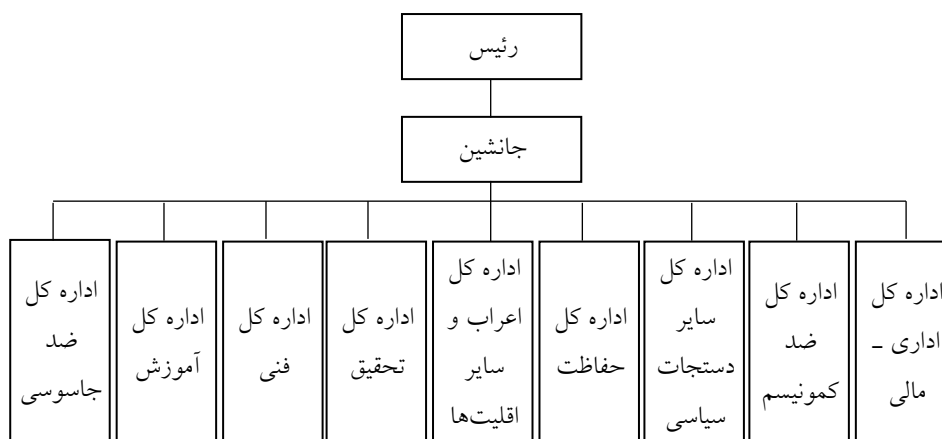
۲. با پیروزی انقلاب، دکتر حسین مهیمن و سرهنگ فروزین با فروش خانه ستاد مرکزی سازمان بی‌سیم و برداشت مبالغ کلانی از وجوه آن به انگلستان گریختند و همسر فروزین با این پول به ایجاد یک فروشگاه در انگلیس دست زد.

ضمیمه ۳:

سازمان برون مرزی اسرائیل در ایران، (صص ۳۶۵-۳۷۱ خاطرات فرودست)

در دوران محمدرضا سازمان اطلاعاتی اسرائیل پس از سرویس‌های امریکا و انگلیس فعال‌ترین سرویس در ایران بود و این فعالیت در سایر کشورهای منطقه و شاید جهان کم‌نظیر بود. قبل از ورود به بحث شمه‌ای از دانسته‌های خود درباره سازمان اطلاعاتی اسرائیل را، که از یکی از استادان رده بالای اسرائیلی ساواک شنیده‌ام، مرقوم می‌دارم. فرد فوق از اعضاء برجسته سازمان امنیت اسرائیل بود و می‌گفت که زمانی مسئول جمع‌آوری اطلاعات از صحرای سینا بوده. بعدها از مدیرکل هشتم ساواک شنیدم که وی به جانشینی ریاست سازمان امنیت اسرائیل رسیده و شاید اکنون رئیس این سازمان باشد.

در اسرائیل ۲ نوع سازمان وجود دارد: یکی برای امنیت کشور که احتمالاً باید تابع مستقیم نخست‌وزیر باشد و کار ادارات کل سوم و هشتم ساواک را در اسرائیل انجام می‌دهد و مرکب از ۹ اداره کل (Department) به شرح شمای زیر است:

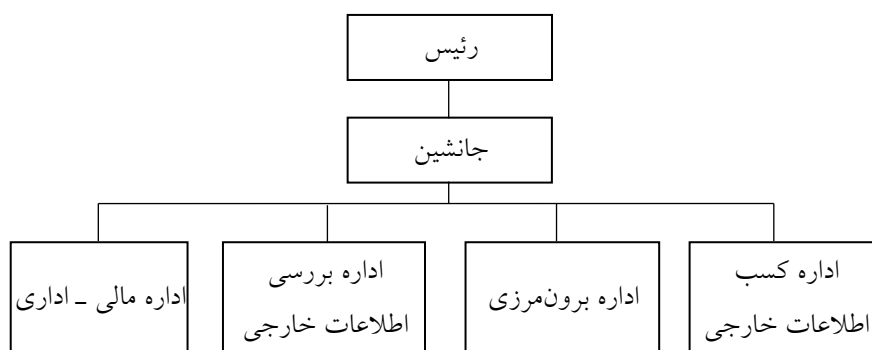


شمای سازمان امنیت داخلی اسرائیل

بدین ترتیب، اداره کل اداری - مالی مانند ادارات کل یکم و ششم ساواک، اداره کل ضد کمونیسم و اداره کل سایر دستجات سیاسی و اداره کل اعراب و سایر اقلیت‌ها مانند اداره کل سوم ساواک، اداره کل حفاظت مانند اداره کل چهارم ساواک، اداره کل فنی مانند اداره کل پنجم ساواک، اداره کل ضد جاسوسی مانند اداره کل هشتم ساواک، اداره کل تحقیق مانند

اداره کل نهم ساواک و اداره کل آموزش مانند اداره کل دهم ساواک بود. توضیح فرد اسرائیلی برای من مشخص ساخت که سازماندهی ساواک در اساس صحیح بوده است. باید اضافه کنم که در ساواک اداره کل نهم (تحقیق) وجود نداشت و بر اساس پیشنهاد اسرائیلی‌ها بوجود آمد. هر یک از ادارات کل به ادارات، بخش‌ها، دوایر و شعب تقسیم می‌شوند که فرد اسرائیلی توضیح داد.

سازمان اطلاعات خارجی اسرائیل از سازمان امنیت آن جداست و در شرایط فوق‌العاده تحت امر اداره دوم ارتش می‌باشد. در آن زمان فرد اسرائیلی وضع اسرائیل را فوق‌العاده توصیف می‌کرد و مسلماً اکنون نیز وضع فوق‌العاده است و سازمان اطلاعات خارجی تحت امر اداره دوم ارتش است. به گفته فرد اسرائیلی، سازمان اطلاعات [خارجی] اسرائیل مرکب از ۳ اداره است و دارای یک رئیس و یک جانشین (قائم مقام) و یک قسمت اداری و مالی مستقل می‌باشد. ولی گفته شد که وسایل فنی را اداره دوم ارتش تأمین می‌کند. شمای سازمان اطلاعات [خارجی] اسرائیل به شرح زیر است:



به این ترتیب، اداره کسب اطلاعات خارجی و اداره برون‌مرزی مانند اداره کل دوم ساواک و اداره بررسی اطلاعات خارجی مانند اداره هفتم ساواک می‌باشد، که در اینجا نیز صحت سازماندهی از نظر اطلاعات خارجی برایم تأیید شد. استاد اسرائیلی، اداره برون‌مرزی را بسیار مهم تلقی می‌کرد و می‌گفت: «ما باید اطلاعات دقیقی از کشورهای همسایه داشته باشیم.» در آن موقع تأکید او بر مصر (به خصوص صحرای سینا)، لبنان، سوریه، اردن، عراق و عربستان سعودی بود. از او پرسیدم که آیا سازمان امنیت کشور و سازمان اطلاعات خارجی در اسرائیل موفق بوده است؟ جواب داد: کاملاً! و علت را چنین

توضیح داد: «یهودیان چون در کشورهای مختلف پراکنده بودند، به خصوص در اروپای شرقی و غربی و آمریکای شمالی ترقی زیاد کردند و از جمله بسیاری از یهودیان توانستند در این کشورها در زمینه‌های اطلاعاتی رشد کنند و مشاغل حساس اطلاعاتی حتی در رده‌های رئیس کل را به دست بگیرند و به این ترتیب بر حرفه اطلاعاتی خود تسلط کامل بیابند. زمانی که کشور اسرائیل تشکیل شد، کلیه افرادی که در این کشورها مشاغل اطلاعاتی داشتند در تشکیلات جدیدالتأسیس اطلاعاتی اسرائیل در همان مشاغل گمارده شدند. بدین ترتیب سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی اسرائیل از همان روز اول فعالیت، سازمان و آموزش مناسب داشت.» او می‌گفت که در حال حاضر می‌توان ادعا کرد که اسرائیل دارای یکی از قوی‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی جهان است، زیرا هر یک از پرسنل حساس این سازمان‌ها در یکی از کشورها آموزش دیده و فعالیت داشته و در نتیجه کلیه تجربیات پیشرفته اطلاعاتی جهان در اسرائیل متمرکز شده و از مجموع آن یک سیستم مستقل متناسب با وضع اسرائیل به وجود آمده است.

پس از این توضیح به فعالیت‌های برون‌مرزی اسرائیل در ایران می‌پردازم:

زمانی که در سال ۱۳۴۰ به ساواک رفتم، سرتیپ علوی‌کیا (قائم مقام سابق ساواک) فردی به نام یعقوب نیمرودی را به من معرفی کرد و گفت که محمدرضا اجازه داده که او با ساواک ارتباط داشته باشد و تبادل اطلاعات نماید. نیمرودی درجه سرهنگ دومی داشت و رئیس اطلاعات سفارت مخفی اسرائیل بود. او یک ماه بعد به دیدن من آمد و ضمن تشکر از همکاری برخی ادارات کل ساواک (ادارات کل دوم و سوم و هشتم) پاکتی به من داد. دیدم که در پاکت مبلغ ۸۰ هزار تومان (یا ۶۰ هزار تومان) وجه نقد است. از او پرسیدم که این مبلغ چیست؟ پاسخ داد: «از بدو همکاری برون‌مرزی هر ماهه این مبلغ به سرتیپ علوی‌کیا بابت هزینه‌هایی که ساواک در این همکاری متحمل می‌شود، پرداخت می‌گردد!» پاکت را به او پس دادم و گفتم: فعلاً نزد خودتان باشد تا با علوی‌کیا ملاقات و موضوع را مطرح نمایم. او هم پس گرفت و خداحافظی کرد. با سرتیپ علوی‌کیا ملاقات کردم و جریان را پرسیدم. گفت: «مدتی است که اسرائیلی‌ها ۳ پایگاه برون‌مرزی در غرب و جنوب ایران احداث کرده‌اند و بابت هزینه‌هایی که ساواک از این بابت متحمل می‌شود، هر ماهه این مبلغ را به ساواک می‌پردازند که به مسئول هزینه‌های سرّی ساواک داده می‌شود.» گفتم: اگر ساواک اجازه ایجاد این ۳ پایگاه را داده، دیگر اجازه خانه پرسنل اسرائیلی و تهیه غذا و سایر تسهیلات که با ستاد مرکزی ساواک نیست و اینها در هر محلی که هستند رئیس ساواک آن منطقه می‌تواند تسهیلات را فراهم آورد

و هزینه مربوطه را خودشان بدهند. در حالی که پرداخت وجه به قائم مقام ساواک مثل این است که بابت اجازه ایجاد ۳ پایگاه به مقام عالی ساواک رشوه می‌دهند. علوی‌کیا گفت: «هر طور مصلحت بدانید. ظاهراً راه‌حل پیشنهادی شما صحیح‌تر است!» به این ترتیب مسئله پول منتفی شد و نیمرودی دیگر هیچ بحثی در این باره نکرد. پاکروان اهل این حرف‌ها نبود، ولی به احتمال زیاد معتضد، که رئیس قسمت اطلاعات خارجی ساواک (یعنی ادارات کل دوم و هفتم) بود به اتفاق علوی‌کیا، با نیمرودی وارد معامله شده و این پول را میان خود تقسیم می‌کردند. بعدها با نیمرودی بیشتر آشنا شدم. متوجه شدم که فرد بسیار زرنگی است، بسیار باهوش، سریع‌الانتقال و فوق‌العاده فعال است. او مسلماً از بهترین مأمورین اطلاعاتی اسرائیل بود.

به هر حال، اسرائیل دارای ۳ پایگاه برون‌مرزی در ایران بود، که احتمالاً از سال ۱۳۳۷ این پایگاه‌ها ایجاد شده بود. این ۳ پایگاه در خوزستان (مرکز اهواز)، در ایلام (مرکز ایلام) و در کردستان (مرکز بانه یا مریوان) و در محلی مستقر بود که ساواک هم در آن محل باشد. در آن زمان اطلاعی از وضع این پایگاه‌ها نداشتم و اداره کل آموزش هم وجود نداشت تا کسب اطلاع کنم، لذا برای آشنایی کامل و دقیق از سازمان برون‌مرزی اسرائیل و نحوه گردآوری اطلاعات، خواستم که بهترین رئیس پایگاه به تهران احضار شود، که گفته شد رئیس پایگاه خوزستان است. او ۳ روز در تهران ماند و صبح و بعدازظهر هرچه لازم بود دیکته کرد و من همه را نوشتم و بعداً بر اساس آن یک جزوه مدون، تنظیم نمودم. این جزوه به حدی کامل بود که بعدها هرچه در ساواک در زمینه برون‌مرزی آموزش داده می‌شد به کاملی این جزوه نبود. از همان روز اول مشهود بود که این فرد از افراد ممتاز سازمان برون‌مرزی اسرائیل است. لذا، بعدها او را چند بار برای آموزش به اداره کل دعوت کردم و متوجه شدم که حتی از نیمرودی نیز ورزیده‌تر است.

هدف پایگاه‌های برون‌مرزی اسرائیل در ایران، عراق و کشورهای عربی بود و اکثر مأمورین را این ۳ پایگاه استخدام می‌کردند و پس از آموزش کامل مرحله بهره‌برداری شروع می‌شد. اکثر مأمورین پایگاه‌ها عراقی بودند، ولی پایگاه خوزستان موفق شد تعدادی مأمور کویتی و بحرینی و امیرنشین‌های امارات و حتی افرادی از عربستان سعودی را نیز استخدام و به کار گمارد، بطوری که از این ۳ پایگاه کلیه اطلاعات لازم از عراق و تا حدی از کویت و امارات و عربستان و سوریه جمع‌آوری می‌شد. البته منظور اسرائیلی‌ها در شروع کار عراق بود، ولی به تدریج امکانات به حدی زیاد شد که کشورهای فوق‌الذکر را نیز تحت پوشش

قرار داد. یک نسخه از کلیه اطلاعات جمع‌آوری شده به اداره کل دوم ساواک تحویل می‌شد و یک نسخه نیز به سرعت به اسرائیل ارسال می‌گردید. باید اضافه کنم که اداره کل دوم ساواک نیز دارای حدود ۱۰ پایگاه برون‌مرزی برای کار در عراق و کشورهای عربی بود، ولی نتیجه کار این ۳ پایگاه اسرائیلی حتی با مجموع کار آن ۱۰ پایگاه نیز قابل مقایسه نبود. علت عدم ورزیدگی و عدم تجربه کافی رهبران برون‌مرزی اداره کل دوم بود. آنچه که از آموزش‌های رهبر پایگاه اسرائیلی خوزستان و فعالیت‌های اسرائیلی‌ها به یادم است، ذیلاً می‌نویسم:

۱- کسب اطلاعات برون‌مرزی همواره یک تخصص است، کتاب دارد، اصول دارد، تمرین عملی دارد و فرد تنها پس از سال‌ها فعالیت عملی و واقعی برون‌مرزی به «رهبر عملیات متخصص در امور برون‌مرزی» تبدیل می‌شود. مرحله بعد در ارتقاء او، اگر لیاقت نشان داد، ریاست شعبه برون‌مرزی است. او پس از سال‌ها کار می‌تواند در ستاد مرکزی (که در ساواک اداره کل دوم برای برون‌مرزی بود) رئیس بخش برون‌مرزی شود و راهنمایی برای صحنه مربوطه باشد، ایرادات در زمینه نحوه استخدام مأمور یا توجیه مأمور یا نحوه کسب خبر یا نحوه ملاقات با مأمور و نیز ایرادات خود خبر را به مسئولین برون‌مرزی صحنه بگوید و مرتباً آنها را توجیه کند.

۲- اداره یک شبکه یا یک مأمور منفرد در درون کشور هیچ تفاوتی با اداره یک شبکه یا یک مأمور منفرد برون‌مرزی ندارد. تنها اختلاف در این است که در برون‌مرزی، سرمأمور یا مأمور منفرد باید یک یا چند توجیه کاملاً صحیح و منطبق با واقع برای عبور از مرز (در هر دو جهت) داشته باشد، تا هرگاه به مأمورین مرزی دو کشور برخورد کرد، بتواند در مقابل سؤال آنها چنان پاسخ صحیح و منطبق با واقع که کوچکترین سوءظن در مأمورین مرزی دو طرف به وجود نیاید. پس، این مهم‌ترین مورد و یا در واقع اصل اساسی فعالیت برون‌مرزی است؛ یعنی «داشتن توجیه قاطع و صحیح و منطبق با واقعیت برای عبور از مرز». مرز ایران برای فعالیت اسرائیلی‌ها بسیار مناسب بود به دو دلیل: اول وجود خویشاوندی اعراب و اکراد ایران با اعراب و اکراد عراقی، دوم مقررات مرزی ایران و عراق در آن زمان که اهالی قراء و قصبات مرزی دو طرف می‌توانستند با داشتن برگه به نام «پاس» تا عمق ۷۰ کیلومتری مرز تردد کنند و به دیدار بستگان خود بروند. بنابراین تنها مشکل اسرائیلی‌ها یافتن سرمأمور و مأمورین منفرد بود

۳- در این زمینه نیز در اوایل کار ساواک‌های منطقه تعدادی افراد آماده را به اسرائیلی‌ها

معرفی کرده بودند، ولی در زمان من اسرائیلی‌ها رأساً مأمورین را نشان و استخدام می‌کردند و آموزش می‌دادند. به این مأمورین «نشانگر» گفته می‌شد. این نشانگرها برای پایگاه اصل مطلب بودند و می‌توانستند ایرانی یا عراقی باشند. اسرائیلی‌ها در جلب این افراد مانند یک مأمور طراز اول عمل می‌کردند؛ یعنی مرحله نشان کردن، نزدیک شدن، اطلاع از سطح تحصیل و میزان هوش و ذکاوت و کلیه خصائلی که در یک مأمور پنهانی باید موجود باشد، با دقت کامل انجام می‌شد. اگر فرد حایز کلیه شرایط بود، به تدریج او را مأمور می‌کردند. در آغاز غیرمستقیم و اگر آمادگی داشت مستقیم. سپس دوره آموزشی کار طی می‌شد. خلاصه، «نشانگر» در سطحی آماده می‌شد که بتواند از بین ایرانی‌ها و عراقی‌ها افرادی را، طبق خصوصیات که به او می‌دادند، پیدا کند و به پایگاه معرفی نماید.

۴- اگر مأمور معرفی شده توسط نشانگر، دارای خصوصیات کامل برای رخنه در هدف بود، همان مراحل گام به گام طی می‌شد و وی به استخدام درمی‌آمد.

۵- افراد فوق به دوگونه عمل می‌کردند: هرگاه فرد دارای شرایط عالی بود او را «سرمأمور» می‌نمودند که در عراق یا سایر کشورهای منطقه در محل استقرار خود زندگی می‌کرد. او موظف بود افراد محل زندگی خود را مورد بررسی قرار دهد و افراد واجد شرایط را برای رخنه در هدف بیابد و معرفی کند. برخی سرمأمورین عراقی ۵ تا ۷ مأمور در هدف‌های مختلف به پایگاه معرفی کرده و پس از تصویب، به وسیله سرمأمور عراقی آموزش لازم به آنها داده شده و برای کسب اطلاعات در هدف یا هدف‌ها توجیه شده و با موفقیت شروع به کار کرده بودند. مأمورین گزارش خود را به سرمأمور می‌دادند و با پایگاه هیچ‌گونه ارتباط مستقیم نداشتند. کلیه گزارشات شبکه توسط سرمأمور به پایگاه ارسال می‌شد. پایگاه خوزستان حدود ۱۰ سرمأمور داشت که به طور متوسط هر کدام بین ۵ تا ۷ مأمور داشتند. بنابراین، این ۱۰ سرمأمور که با پایگاه در تماس مستقیم بودند به طور متوسط حدود ۶۰ مأمور داشتند که جمعاً ۷۰ نفر می‌شدند.

۶- اگر فرد واجد شرایط عالی نبود، «مأمور منفرد» می‌شد. او سرمأمور نداشت و مستقیماً با پایگاه تماس می‌گرفت.

۷- پایگاه خوزستان حدود ۱۰۰ سرمأمور و مأمور را اداره می‌کرد. اگر هر مأمور و سرمأمور در دو هدف کسب خبر می‌نمود، پایگاه حداقل در ۲۰۰ هدف رخنه کرده بود و اگر هر مأمور ۱۵ روز یک خبر ارسال می‌داشت در ماه حدود ۴۰۰ گزارش به پایگاه واصل می‌شد. به این ترتیب، عمق نفوذ اسرائیل در عراق و سایر کشورهای منطقه از طریق این ۳

پایگاه روشن می‌شود.

۸- اسرائیلی‌ها پاداش‌های نقدی کافی به مأمورین می‌دادند تا آمادگی کافی برای کار پیدا کنند و انگیزه لازم داشته باشند.

۹- اسرائیلی‌ها به هر نوع خبر (اجتماعی، اقتصادی، نظر مردم نسبت به رژیم، نوع مطالب گفته شده توسط مردم و شایعات، محل پادگان‌ها، نوع سلاح آنها، اسامی فرماندهان، سازمان‌های دولتی، مشکلات موجود و دلایل آن و هر خبر دیگر) علاقمند بودند. ولی اکثر اخبار لازم را خود پایگاه دیکته می‌کرد و جواب آن را می‌خواست.

۱۰- نحوه تماس پایگاه با سرمأمور و مأمور مستقل انواع زیاد داشت: ملاقات در محل بدون سکنه، ملاقات در خانه‌های امن، ملاقات در خانه‌های نشانگرها و امثالهم. نحوه ملاقات یکنواخت نبود و دائماً تغییر می‌کرد.

۱۱- هر خبر باید همراه با توضیح باشد (کجا؟ کی؟ چگونه؟ و...) به نحوی که پایگاه قادر به ارزیابی خبر باشد.

پایگاه‌های اسرائیلی تا حدود سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۶ در ایران به فعالیت خود ادامه دادند و سپس اعلام کردند که چون اطلاعاتمان کامل شده پایگاه‌ها را تعطیل و به اسرائیل منتقل می‌کنیم و شبکه‌های ساخته شده در ایران نیز مستقیماً از اسرائیل هدایت خواهد شد. بدین ترتیب، اسرائیلی‌ها ۳ پایگاه موفق را برچیدند و شبکه‌هایی که طی این سال‌ها ایجاد شده بود (و حداقل ۳۰۰ سرمأمور و مأمور مستقل زنده داشت) را برای خود حفظ کرده و از طریق برون‌مرزی اسرائیل به تماس خود ادامه دادند. معه‌ذا، فعالیت سازمان اطلاعاتی اسرائیل در ایران ادامه یافت و نیروی به تماس با ساواک ادامه داد. ولی، نیروی دیگر با من یا رئیس ساواک رابطه نداشت و معتضد موظف شده بود با او تبادل اطلاعاتی نماید. او هفته‌ای ۲-۳ بار برای امور برون‌مرزی به اداره کل دوم، برای وسایل فنی به اداره کل پنجم، برای امور ضدجاسوسی به اداره کل پنجم مراجعه می‌کرد. او با اداره دوم ارتش نیز ارتباط داشت و سپهبد کمال در ملاقات‌ها گاه به این موضوع اشاره می‌کرد. به هر حال، نیروی در میان سرویس‌های خارجی بیشترین رابطه را با ساواک داشت و هیچ‌گاه از مقامات اطلاعاتی آمریکا با انگلیس شنیده نشد که گلگی کنند که چرا فلانی اینقدر در رابطه با ساواک فعال است. به عکس، این خود سرویس‌های آمریکا و انگلیس بودند که غیرمستقیم ساواک را به رابطه با اسرائیلی‌ها تشویق کردند و به این سمت سوق دادند.

بعدها که در فروردین ۱۳۵۰ از ساواک به بازرسی رفتم، یک بار نیروی را در کلوب

شاهنشاهی دیدم. با طلا (همسرم) تنها بودم. تعارف کردم. ننشست. از او سؤال کردم: همان کار سابق را دارید؟ گفت: «نه، به اسرائیل منتقل شده‌ام، ولی چون دوستان و اطلاعاتی از ایران دارم گاهی مرا برای مأموریت اعزام می‌دارند، حال هم به مأموریت آمده‌ام.» بار دوم، شاید یکی دو سال بعد، با طلا و دکتر امید در رستوران هتل «ایترکتینانتال» نشسته بودیم. نیمروddy آمد و سلام کرد. پس از احوالپرسی سؤال دفعه قبل را تکرار کردم. باز گفت که موقتاً برای مأموریت آمده است. این بار هم ننشست و لابد نمی‌خواست خود را به همراهانم معرفی کند. هر دو بار یک کلمه راجع به اسم خود یا شغل خود به طلا چیزی نگفت و من پس از رفتن او به طلا گفتم که او کیست.